أُنموذَجُ المرتاضين

بسم الله الرحمن الرحیم



اُنموذَج المرتاضين

در طريقهٔ رياضت مرضيّه موافق قواعد شرعيّه

سيّد ميرزا محمّد بن عبدالنبى نيشابورى



منشورات دارالحسين عليه‌السلام



منشورات دارالحسين عليه‌السلام

۱٤٤٠ هـ - ۲۰۱۹ م

نام کتاب: انموذج المرتاضين

مؤلف: سید میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری

موضوع کتاب: عرفان

چاپ: اول سال ۱٤٤٠هـ - ۱۳۹۷ ش

ناشر: منشورات دارالحسين عليه‌السلام

نمونه‌هایی از چاپِ قدیم کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین وسلام علی عباده الذین اصطفی .

امابعد چنین گوید متمسك بحبل ثقلین ابو احمد محمد بن عبدالنبی النیسابوری حشرهم الله تعالی مع موالیهم المصطفین که خواهش نمود برادرروحانی وصنوربانی متحلی بحلیهٔ صلاح وسداد سالك مناهج رشاد سبیکة اللجین المبرا من زین الشین والمین نجل الحاج محمد اسمعیل الاقامیرزا غلام حسین وفقه الله تعالی لتحصیل مراضیه وجعل مستقبله خیرا من ماضیه که چند کلمه بعبارت فارسی تعمیماً للانتفاع در طریقه ریاضت مرضیه موافق قواعد شرعیه چنانچه مسلك سالکان مناهج هدی بوده تحریر و تنمیق نماید لهذا قضاء لحاجة ذلك الصنو الشفیق والصدوق الصدیق نسخه ریاضت مولینا الورع العلامة النقی المولی محمد تقی المجلسی والعارف الربانی صدرالمکاشفین والمحقق جلال الدین الدوانی را ترجمه نموده ملخص اینمراتب آنچه بذهن فقیر رسیده وتجربه قرین گردیده دراختتام مرام مذکور خواهد ساخت انشاءالله تعالی واین بصیره را (بانموذج المرتاضین) موسوم ساخته ومن الله التوفیق والاعانة اولا و آخرا.

صفحه اول ، چاپ دار احیاء الاحیاء

رغبة و حرص فی جهاد وصلوة فی شغل و صوم فی شدة وفی الهزاهر وقور وفی المکاره صبور وفی الرخاء شکور ولا یغتاب ولا یتکبر ولا یقطع الرحم ولیس بواهن ولافظ ولا غلیظ ولایسبقه بصره ولا یفضحه بطنه ولایغلبه فرجه ولایحسد الناس بعز ولایقتر ولایسرف ینصر المظلوم ویرحم المسکین نفسه منه فی عناء والناس منه فی راحة لایرغب فی عزالدینا ولایجزع من ذلها للناس هم قداقبلوا علیه وله هم قدشغله لایری فی حلمه نقص ولا فی رأیه وهن ولا فی دینه ضیاع یرشد من استشاره ویساعد من ساعده ویکیع عن الخناء والجهل) انتهی .

وفقنا الله وایاکم لکل مایقرب الیه عاجلا وآجلا وکان الفراغ من تسوید هذه الرسالة صحوة یوم الخمیس السابع من شهر الصفر من سنة ۱۲۱۱ فی مشهد الطفوف علی من حل بها افضل التحیة علی ید مؤلفها الجانی الفقیر الی فیض ربه البحرانی ابی احمد محمد بن عبدالنبی النیسابوری الخراسانی تجاوز الله تعالی عن جرائمه .

غرض نقشی است کز ما بازماند — که هستی را نمی بینم بقائی
مگر صاحبدلی روزی برحمت — کند بر حال این مسکین دعائی

کتبه اقل العباد محمد بن ابی بکر بن حججی زاده زاده الله ایمانا .

صفحه آخر ، چاپ دار احیاء الاحیاء

فهرست مطالب

فصل اول:

در ترجمه عبارت علّامه محمد تقی مجلسی ۱۱

فصل دوّم:

در ترجمه عبارت قدوة المکاشفین صدر العارفین ۳۷

فصل سوّم:

در ترجمه کلام محقّق ربّانی جلال الدّین دوّانی ۶۵

خاتمه ۷۵

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين و سلام على عباده الذين اصطفى.

امّا بعد چنين گويد: متمسّک به حبل ثقلين، ابواحمد محمّد بن عبدالنبى النيسابورى - حشرهم الله تعالى مع مواليهم المصطفين - كه خواهش نمود برادر روحانى و صنو ربّانى متحلّى به حِليۀ صلاح و سداد، سالک مناهج رشاد، سبيكة اللّجين، المبرّا من رين الشين و المين، نجل الحاج محمّد اسماعيل، الآقا ميرزا غلام حسين - وفقه الله تعالى لتحصيل مراضيه و جعل مستقبله خيرا من ماضيه - .

كه چند كلمه به عبارت فارسى تعميماً للانتفاع در طريقۀ رياضت مرضيه موافق قواعد شرعيّه چنان چه مسلک سالكان مناهج هُدى بوده، تحرير و تَنميق[1] نمايد.

لهذا قضاءً لحاجة ذلک الصّنو الشفيق، و الصّدوق الصّديق، نسخه رياضت مولانا الورع، العلّامة النقي، المولى محمّد تقي المجلسي، و

(١) تَنميق: كتاب را با خط خوب و جلد و نقش‌ونگار زينت دادن. (فرهنگ عميد)

العارف الربّاني، صدر المكاشفين، و المحقّق جلال الدين الدّواني را ترجمه نموده ملخّص این مراتب آنچه به ذهن فقیر رسیده، و تجربه قرین گردیده در اختتام مرام مذکور خواهد ساخت - ان شاء الله تعالی - و این بصیره را به **انموذج المرتاضین** موسوم ساخته.

و من الله التوفیق و الإعانة أوّلاً و آخراً.

فصل اول

در ترجمه عبارت علّامه [محمد تقی] مجلسی

- نوّر الله ضریحه -

بلا زیادةٍ و لا نقیصةٍ

فرموده:

و آنچه یافته است این ضعیف در ازمنه ریاضات؛ به درستی که من بودم در مطالعهٔ تفاسیر، تا آن که دیدم در شبی در ما بین خواب و بیداری سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و انوار او به حیثیّتی که متلألأ شد فضای میانه آسمان و زمین، و بیدار شدم پس ملهم شدم به این که به درستی که قرآن خلف سیّد المرسلین است، پس سزاوار است این که تدبّر کنم در آن.

پس هر چه زیاد شد تدبّر من در آیه واحده بود که زیاد می‌شد حقائق، تا آن که وارد شد بر من از علوم آنچه متناهی نمی‌باشد در یک دفعه، پس هر آیتی که بود که تدبّر می‌کردم در آن ظاهر می‌شد مثل آن، یعنی علوم غیر متناهی و ممکن نیست یعنی عادةً تصدیق به این معنی پیش از وقوع، پس به درستی که آن تصدیق بلا تصور مثل ممتنع عادی است.

[قانون ریاضت]

و لیکن غرض من از ذکر این، ارشاد است برادران را به سوی الله تعالی، و قانون ریاضت خاموشی است از آنچه مقصود شرعی نمی‌باشد بلکه از غیر ذکر الله.

مترجم گوید: که تقدیم «صمت»[۱] از آن جهت فرموده که معاصی لسانیّه[۲] که اکثرش از اکبر کبائر است مانند؛ «غیبت» و «افترا» و «قذف» و «شتم» و «سبّ» و «کذب» و «نمیمه» و «ملامت» و «شماتت» در ابنای زمان نهایت شیوع در محافل و مجالس دارد، به حیثیتی که «غیبت» که به نص متواتر مُعَلَّل: أَشَدّ از زنا است مطلقاً و اصلاً احدی انکار بر آن نمی‌کند سهل است که نُقل مجالس شده مثل قهوه و غلیان مستحسن عادی گردیده، چه جای آن که ناقض عدالت باشد.

و لنعم ما قال الامام عليه‌السلام : «الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَ الْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا»[۳].

---

(۱) صمت: خاموشی.

(۲) معاصی: جمع معصیت، به معنای گناهان. معاصی لسانیه: گناهان زبانی.

(۳) الكافي، ج۸، ص: ٦٤

و لله دَرّ الشاعر:

[شعر]:

در عقب گرگ صفت دنبه[1] ز هم می‌بلعم
پیش رو بهر خوشامد، سگ چوپان همیم

و فرموده:

و ترک کردن مستلذّات از مطاعم، و مشارب، و ملابس، و مناکح، و منازل، و مانند این‌ها، یعنی: کالمراکب و الخدم و الحشم.

مترجم گوید که: جمیع این تروک از باب دفع مانع است در مقام تخلیه، و تنقیه که مقدّم بر افعال وجودیّه می‌باشد که اسباب و مقتضیات است در تخلیه، زیرا که انکشاف حقائق اشیاء کما هي که حصول عین الیقین متوقف بر آن است موقوف بر دفع مانع و وجود مقتضی می‌باشد.

و باید دانست که: ترک این مراتب از برای مبتدی بلکه متوسط در سلوک از اهم مطالب است، زیرا که حبّ این امور سبب قوی و تحصیل مقدّماتش می‌باشد و آن شاغل تامّ از ذکر الهی و تحصیل قرب است و می‌باید که این ترک را از باب تحریم نکنند تا در عتاب «قُلْ مَنْ حَرّمَ زينَةَ اللهِ الّتي أَخْرَجَ

(١) نسخه «ب»: دبّة.

لِعِبادِهِ وَ الطّيِّبـاتِ مِنَ الـرِّزْقِ»[1] درآيد، بلکه از باب تحصيـل ملکه زُهد و قناعت و خروج از عتاب «أَذْهَبْتُـمْ طَيِّباتِکمْ في حَياتِکـمُ الدُّنْيا»[2] و از راه تباعد شـيوۀ مترفين باشـد (من غير ازراء على غيره في خلافـه عند ذلک، فلعلّ من الکاملين).

و فرموده:

و گوشه‌گیری از غیر دوستان خدا.

مترجم گويد: که علامت دوسـتی الهی جلّت عظمته نه عمامه بزرگ و طيلسان و نه رشته و کلاه نمدی می‌باشد، بلکه دوست الهی کسی است که مجالستش مذکّر جناب احديّت و مُرَغِّب در آخرت و مُنَفِّر از دنيا باشد که در شأن ايشان وارد شده: «مَنْ يُذَکِّرُکُمُ اللهَ رُؤْيَتُهُ»[3].

گويند جماعتی که راهی داريم — در کسوتِ عارفان پناهی داريم
گر تاجِ نَمَد کمالِ ايشان باشد — ما نيز از اين نمد کلاهی داريم

و تحقيـق مراتب حـبّ خالق با مخلـوق و بالعکـس و خلق بـا خلق در رسـاله «نارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ * الّتي تَطّلِعُ عَلَى ٱلْأَفْئِـدَةِ»[4] نموده و اينجا محلّ آن نمی‌باشد.

---

(۱) اعراف / ۳۲.

(۲) احقاف / ۲۰.

(۳) الکافي، ج۱، ص: ۳۹

(٤) همزه / ٦ و ٧؛ رساله ای از میرزا محمد نیشابوری - مؤلف - مخطوط است.

فرموده:

و ترک خواب بسیار.

مترجم گوید: که در خصوص هریک از این مراتب از آیات و اخبار ائمهٔ هداة و آثار مقرّبان حضرت الوهیّت بسیاری وارد شده که این رساله محل ذکر آن نمی‌باشد، وجوب نوم از ستّه ضروریّه و ترک آن بالمرّة منشأ ناخوشی دماغ و رکود حواس و سبب امراض کثیره که مانع از عبادات می‌باشد می‌گردد، و لهذا ترک خواب را مقیّد به بسیار فرموده، کما قال تعالی: «کانُوا قَلیلاً مِنَ اللّیْلِ ما یَهْجَعُونَ»[۱] و لله دَرّ من قال:

[شعر]:

نفس نتوان کشت الاّ با سه چیز	با تو گویم یاد گیرش ای عزیز
خنجرِخاموشی، وشمشیرِجوع[۲]	نیزهٔ تنهایی و ترکِ هجوع[۳]
هر که نبود مرو را این سه سلاح	نفس او هرگز نباید در صلاح

و فرموده:

و دوام ذکر الهی با مراقبه.

یعنی: یأس نفس از خروج از طاعت و دخول در غفلت و نگهبانی از آن، و عارفان را در آداب مراقبه و ترتیب اذکار، تصانیف بسیار است و

(۱) ذاریات / ۱۷.

(۲) جوع: گرسنگی.

(۳) هجوع: خواب.

محصّلش آن که متوجه خود باشد که هر حرکتی که از آن سرزند قولاً و فعلاً و هر چه به آن اعتقاد کند بیندیشد اگر مقرّب او است به حضرت احدیّت به عمل آورد و اگر مبعّد است از آن تجنّب نماید و این میسر نمی‌شود مگر به تأنّی در امور و ترک استعجال و مسارعت در امور بیّنة الرشد که مقتضای «وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»[1] و «جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ»[2] است منافاتی ندارد، لتغایر الموضوعین و اتیان و ترک مقرّبات و مبعّدات منحصر است در علم بما یرضی به الربّ و ما یسخط منه.

و طریق آن درین اعصار که خورشید سپهر امامت و کیوان چرخ عصمت - عجّل الله تعالی فرجه و سهّل مَخرَجه - در تحت سحاب یعنی عدوان منحرفین از جاده صواب، محتجب و مستور است کتاب الله المحکم و سنّت قائمة حضرات معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - است برای کسی که ملکه فهم کتاب و سنّت داشته باشد کما نصّ الله علیه في محکم کتابه بقوله تعالی: «أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»[3].

و اولوا الامر؛ ائمه معصومین علیهم‌السلام اند، [با]لنصوص المتواترة المقیده للتخصیص بهم علیهم‌السلام.

و بنا بر تفسیر عامّه به علمای اسلام، پس نیز ایشان داخلند لکونهم

---

(۱) آل عمران / ۱۳۳.

(۲) آل عمران / ۱۳۳.

(۳) نساء / ۵۹.

افضل العلماء و اساتذتهم باتفاق الائمّة، و از برای کسی که فهم کتاب و سنّت نداشته باشد رجوع به عالم ورع حافظ صدوق در آنچه نقل کند از کتاب و سنت.

لقول القائم - عجل الله فرجه - توقيعاً في جواب الحميري - رحمه الله -:

«وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللهِ»[۱].

و لقولهم عليهم السلام:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ، حَافِظاً لِدِينِهِ، مُخَالِفاً لِهَوَاهُ، مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ. وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا فِي بَعْضِ فُقَهَاءِ الشِّيعَةِ لَا جَمِيعِهِمْ، فَإِنَّ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَاكِبَ فَسَقَةِ فُقَهَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئاً، وَ لَا كَرَامَةَ لَهُمْ»[۲].

و لقولهم عليهم السلام:

«فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللهِ وَ عَلَيْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللهِ»[۳].

إلى غير ذلک من النصوص الشائعة عن أهل الخصوص عليهم السلام.

---

(۱) كمال الدين و تمام النعمة، ج۲، ص: ٤٨٤

(۲) تفسير الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۳۰۰

(۳) الكافي، ج۱، ص: ٦٧

و فرموده:

و به تحقیق تجربه کرده‌اند قوم مداومت بر ذکر «یَا حَيُّ یَا قَيُّومُ یَا مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» و تجربه کرده‌ام من این را نیز، لیکن بود بسیار ذکر من «یَا الله» با بیرون کردن غیر حق تعالی از دل به سبب توجّه به سوی جناب او و عمده درین باب همین ذکر و مراقبه است و دیگر چیزها نیست مانند ذکر.

مترجم گوید: که «حیات» صفتی است که از آن دانائی و توانائی آید و «قیّوم» مبالغهٔ در قیام به نفس است و در این جا پرظاهر است که ذات مقدّس مستغنی از غیر، و قائم به ذات خود و مقوّم غیر خود است و غرض از اطلاق اسمای حسنی بر آن ذات مقدس دعا است به الفاظی که دلالت مطابقه بر اشرف نقیضین دارد از برای نفی لازم که طرف احسن النقیضین می‌باشد، نه جهت اثبات چیز زائده بر ذات و ائمّهٔ محدّثین در شرح احادیث متواتره ائمّهٔ طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - و همچنین محققین اهل عرفان و اشراقیین و فضلای حکمت ذوق المتألهین در تصانیف خود تحقیق این مطلب جلیل به بسط و تفصیل کرده‌اند.

و فقیر تحقیق این معنی در رسالهٔ **درّ فرید** که ملقّب به **معراج التوحید** است نموده پس مراد از «حيّ» دعوت آن ذات مقدس است با ملاحظه جهت تقدّس از وجود امکانی و عرضی که محتاج به مفیض و مُحلّ می‌باشد.

و باید دانست که: منشأ ذکر گاهی حبّ است، و گاهی امتثال، و گاهی رجاء، و گاهی حیاء، و گاهی شکر، و گاهی وفا، و گاهی ریا. و افضل افراد اوّل است و اخسّ آن آخر و آن شرک خفی است، و آنچه منشأ جذب شود است همچنان که منشأ طرد آخر و اطلاق این الفاظ بر آن جناب مقدّس از باب حقیقت است و بر سائر از باب مجاز مرسل پس اشتراک نمی‌باشد مگر در صیغ الفاظ نه در حقیقت معانی.

[شعر]:

میان ماه من تـــا ماه گردون　　　تفاوت از زمین تا آسمان است

فتأمّل فإنّه دقیقٌ جدّاً.

و فرموده:

و مداومت بر آنچه مذکور شده چهل روز می‌گردد سبب برای آن که بگشاید الله تعالی بر دل او نورهای حکمت خود را و معرفت خود را و محبت خود را پس مترقی می‌گردد به سوی مقام فناء في الله و بقا بالله چنان که گذشت اخبار متواتره در این معنی.

مترجم گوید: که این اشاره به آن احادیث است که پیش از این عبارات، مترجم در تصنیف خود روایت فرموده‌اند، و تحقیق مراتب فنا و تحقق معارج بقا از خصائص تحمّل انبیاء و اولیاء می‌باشد نه این فقیر را زبان گفتار این مدّعا و نه حریفان را گوش شنوا.

[شعر]:

ایـــــن مدعیان در طلبــــش بی‌خبرانند
آن را که خبر شـــــد خبرش بــــاز نیامد

و بالجمله؛ این قدر باید دانست که این فنا، نه برسبیل اتحاد ممکن با واجب است، که دلیل استحاله قلب ماهیّت که اقوی براهین عقلیّه است و آیات و روایات و ضرورت مذهب اهل حق برآن واقع، و نه برسبیل حلول که از لوازم ممکنات است که آن نیز عقلاً و شرعاً و ضرورة عند اهل الحق و الکشف و الشهود محال است.

[شعر]:

عاشـــــق به مکان در طلب جانان است
جانانه بـــــرون ز حیّز امکان اســـــت
ناید به مـــــکان او، نرود ایــــــن ز مکان
این است که درد عشق بی‌درمان است

و آن قدری که اذهان صافیّهٔ طالبان سلوک به آن اذعان تواند نمود، این است که: از بسیاری هجوم علوم به نعم غیرمتناهیه الهی و کلمات تامّات او معرفت لایتناهی دست دهد و آن سبب محبّت فراوان گردد به حیثیّتی که در غلیان حُبّ، غیراز حضرت حبیب چیزی در نظر نیاید، و برلوح دل منقش نماند، از قبیـل اختفای نجوم و انوار آن در حین ظهور سـلطان انوار آفتاب با بقـای هویات، و انـوار آن بخور علی ما کان علیـه، و در خصوص

تأثیر اخلاص در عمل چهل روز متوالی اخبار صادقه، و شهادت صدیقان شهود عدول است خصوصاً قوله عليه السلام: «مَنْ أَخْلَصَ لِلّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً أجرَى اللهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ».[1]

و فرموده:

و چون که بود این راه نزدیک‌ترین راه‌ها به سوی الله، می‌باشد معارضه نفس و شیاطین ظاهره و باطنه در این شدیدتر.

مترجم گوید: که مراد از شیاطین ظاهره شیاطین انسی‌اند که فتنه ایشان در بنی نوع انسانی اقوی و اکثر است به اعتبار تجاذیب که لازم تشاکل افتاده خصوصاً فتنهٔ علما سوء که: «إذا فَسَدَ العالِم، فَسَدَ العَالَم»[2] در حق ایشان است و جناب احدیّت - عزّ شأنه - مَثَل ایشان را گاهی مَثَل به سگ زده و فرموده: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكهُ يَلْهَثْ»[3]، و گاهی به خَرو فرموده «مَثَلُ الّذينَ حُمِّلُوا التّوْراةَ ثُمّ لَمْ يَحمِلُوها كمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الّذينَ كذّبُوا بِآياتِ اللهِ وَ اللهُ لا

---

(۱) قریب به همین عبارت، عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج۲، ص: ٦٩، عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: ۲۳۲، جامع الأخبار، ص: ٩٤

(۲) قریب به همین مضمون: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ مَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ. (الخصال، ج۱، ص: ۳۷)

(۳) اعراف / ١٧٦.

يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمينَ»[1]، و گاهی ایشان را «مُحَرِّفُونَ الْكلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ»[2] خوانده، و گاهـی «فَأُولئِک هُمُ الْكافِـرُونَ»[3] و «فَأُولئِک هُـمُ الظّالِمُونَ»[4] و «أُولئِک هُمُ الْفاسِـقُونَ»[5] از حضرت خویش رانده، و گاهی ناصیهٔ شان را به «إِنّ الّذينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكذِبَ»[6] و «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمّنِ افْتَرى عَلَى اللهِ كذِبًا»[7] داغ نهاده، و گاهی در معاتبه «وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الّذينَ كذَبُوا عَلَى اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدّةٌ»[8] بررخشان گشاده علی الخصوص علماء منهمکین در فلسفه و تصوّف و مستهزئین به مراسم تکلّم و تکلّف که اگرعشرعشیر ظلمات بعضها فوق بعض قلوب ایشان را براجرام تیره افلاک قسمت کنند از صحیفه اعمال ایشان تیره‌تر گردد و «وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَما لَهُ مِنْ نُورٍ»[9].

[شعر]:

کافِ کفرای دل به حقّ المعرفة	خوشترم آید ز «فا»ی فلسفه

(۱) جمعه / ۵.

(۲) نساء / ٤٦.

(۳) مائده / ٤٤.

(٤) مائده / ٤٥.

(٥) مائده / ٤٧.

(٦) نحل / ١١٦.

(٧) انعام / ٢١.

(٨) زمر / ٦٠.

(٩) نور / ٤٠.

زانکه این علم لزج چون ره زند بیشـــتر بر مـــردم آگه زند
و لهذا گفته‌اند:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هردستی نباید داد دست
و فرموده:

پس به درستی که اگر مشغول شوند مردم همه در طلب علوم معارضه نمی‌کنند آن شیاطین ظاهری و باطنی با ایشان غالبا، از برای آنکه غالب در طلب علم حبّ مال و جاه و عزّت نزد خلایق است و در این هنگام مدد می‌کند ایشان را شیطان یعنی در طلب علوم رسمیّه، نیّت منوّریه.

امّـا اگـر بـودی غـرض از طلـب علـم رضاجویـی حـق تعالی حاصل می‌شود معارضات پس آنچه حاصل نشود یعنی معارض در تحصیل آن سزاوار اسـت آن که تدبّر کند یعنی از طالب علم که به درستی که برای شیطان در مهلت دادنش غرضی است.

مترجم گوید: تحقیق این مرام در این دو بیت است از بعض عرفاء.

[شعر]:

عشوهٔ ابلیس از تلبیس توست در تو هر یک آرزو ابلیس توست
گر کنی یک آرزوی خود تمام در تو صد ابلیس زاید والسلام
و فرموده:

و من از چهل سال مشغولم به هدایت کردن مردم و اتفاق نیفتاده این که بنشیند یکی از ایشان به این قانون یعنی اربعینی، و نیست این معنی مگر از راه ندرت و نایابی و نفاست این مطلب، در هدایات عامّه و نشر علوم و بیّنه بیشتر از صد هزار نفس، و اتفاق افتاد برای من در این ایّام اینکه دیدم سیّد المرسلین ﷺ را و سؤال نمودم از آن حضرت از نزدیکترین راه‌ها به سوی الله تعالی.

پس فرمود ﷺ : که آن آن چیزی است که می‌دانی تو، و انسان به مجرّد گفته دروغ گویی که می‌گوید: به درستی که من می‌دانم کیمیا را، صرف می‌کند اموال خود را و اوقات خود را در آن با وجود آن که به درستی که می‌داند که اگر او راستگو می‌بود حاجت نداشت به سوی اظهار، بلکه اظهار نمی‌کرد هرچند کشته می‌شد به شدیدترین عذابی و معهذا صرف می‌کند اموال خود را به احتمال راستی و آنچه را که می‌گویم: من آن عین آیت الهی و اخبار سید انبیاء و ائمه مهدیین هادین است، و تصدیق کرده‌اند آن را حکماء ظاهر مثل؛ بوعلی در اشاراتش در نمط نهم.

پس ضروری نیست به این که صرف کنی اوقات خود را چهل روز در عبادت به آن که به درستی که تو مکلّفی در همه عمر خود به این با تضرّع و ابتهال در حصول این مطالب نه به قصد امتحان بلکه به قصد عبادت برای الله تعالی چنان که فرموده علیه‌السلام

که: کسی که اخلاص در امور کند برای الله تعالی چهل روز، می‌گشاید الله تعالی چشمه‌های حکمت را از دل او بر زبان او[۱]، و گذشت در این نزدیکی «الْحَمْدُ للهِ الَّذي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللهُ»[۲].

و مرویّ است از سید الساجدین علیه‌السلام پانزده مناجات سزاوار است سالک را مداومت کند بر آن‌ها و آن مشهور است میانه مردم تا آن که کم می‌باشد کسی که او را معرفت در خط باشد و یافت نشود نزد او، و همه این مراتب به محض تأیید سیّد المرسلین و ائمه طاهرین - علیهم سلام الله اجمعین - است.

مترجم گوید: بعضی از عارفان گفته‌اند:

یک چند چراغ آرزوها پُف کن
قطع نظر از جمال هر یوسف کن
زین شهد یک انگشت به کامت چو رسید
از لذت اگر مست نگردی تف کن

و فرموده در شرح فقیه که:

می‌گویی در هر روز ده مرتبه: « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا

---

(۱) قَالَ علیه‌السلام : مَنْ أَخْلَصَ للهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. (جامع الأخبار، ص: ۹٤)

(۲) الأعراف : ٤٣

شَـرِيكَ لَهُ إِلَهاً وَاحِداً أَحَداً لَـمْ يَتَّخِذْ صاحِبَـةً وَ لا وَلَداً» و بگويد پيـش از طلوع آفتاب و غـروب آن ده مرتبـه: «لا إِلـهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَـرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَـهُ الْحَمْدُ يُحْيِـي وَ يُمِيتُ وَ هُـوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»[۱] و ده مرتبه بگويد: «أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزاتِ الشَّـياطِينِ وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»[۲].

پس به درستى كه وارد شده اسـت در اخبار كه به درستى كه اين دو ذكر سنّت واجبه است پس اگر فراموش كرده باشى اين‌ها را در وقتش پس قضا كن اين‌ها را.

انتهى كلامه رفع في الخلد مقامه.

مترجم گويد: كه سـنّت در عرف شـارع - عليه افضل السـلام - اطلاق مى‌شود بر حكى كه ثابت شـود از جناب رسول الله صلى الله عليه وآله قولاً يا فعلاً يا تقريراً على قول و آن منقسـم مى‌شـود بـه عزيمت كه «سـنّت واجبه» تعبيـر از آن مى‌كنند مثل ركعات اخيره رباعيّه و ثلاثيّه صلوات يوميّه و قراءت و تشهد و نحـو ذلک، و بـه غير عزيمت كـه تعبيـر از آن به «سـنّة في غيـر فريضة» و بـه «رخـص» [مى‌شـود] و ايـن در عـرف متشـرعه بـه مسـتحب و مندوب [اطلاق] مى‌كنند، و اطلاق «سـنّت» بر مسـتحب از باب تـرادف اصطلاح

---

(۱) الكافي، ج۲، ص: ۵۱۸

(۲) الكافي، ج۲، ص: ۵۳۳

فقهاء متأخرين است، و همچنین «فرض» و «واجب» در اصطلاح ایشان مترادف است، امّا در عرف شارع «فرض» اطلاق نمی‌شود مگر بر آنچه از قرآن ثابت شده باشد بر سبیل عزیمت، و چون جناب آخوند مجلسی - نوّر الله ضریحه - طریقهٔ مرضیهٔ احتیاط داشته‌اند. چنان که نصّ «مَا نَکَبَ عَنِ الصِّرَاطِ مَن سَلَکَ سَبِیلَ الاحتِیَاطِ» ناطق بر آن است و امر «فَاحْتَطْ لِدِینِكَ بِمَا شِئْتَ»[1] مشعر به وجوب آن به اجماع مسلمین بر رجحانش، و شهادت عقل قاطع بر سلامت عاقبت آن لهذا ملتزم بر فعل اموری که احادیث اشعار به وجوب آن داشته و در فقهاء و محدّثین خلافی در وجوب و استحباب آن شده بود مثل تهلیل و استعاذه که گذشت، و غسل روز جمعه و نماز جمعه، خصوصاً در غسل جمعه و نمازش احادیث به لفظ وجوب و متضمن اوامر که دلالت کلّی بر وجوب دارد علی الاقوی بل الأَصَحّ از حد تواتر گذشته با تحذیر از ترک هریک کما لا یخفی علی من تتبّع کتب المحدّثین و الفقهاء.

و همچنین ملتزم بوده‌اند بر ترک آنچه نصوص دلالت بر حرمت آن می‌کند، و نزاع در حرمت و اباحه آن میان محدّثین و فقهاء، طائفه واقع [شده است] مثل تحریم تمتّع با زوانی[2]، و تحریم جمع بین الفاطمیتین، و اکل جلد و لو کانت جلدةُ الرأس و الدجاج، و اجتناب از وطی ازواج در دُبُر، و جبر در دَبر صلوات مقصوره، و اجتناب از مصّ الأدخنة، و از ترک

---

(۱) أمالي المفيد، ص: ۲۸۳

(۲) زوانی: زنان زناکار.

نوره زائده علی اربعین یوماً، و تسمیة القائم - عجل الله فرجه - في غیبته و مشاورة مخالفین إلی غیر ذلک.

و در مطاوی تصانیف ایشان خصوصا شرح الفقیه العربی و فارسی شواهد بر این مطلب بسیار، و فقیر پاره‌ای از آن را در کتاب **منیة المرتاد** در ترجمه آن بزرگوار نقل نموده و این رساله گنجایش آن ندارد.

و بعضی از مُقَلّدهٔ فقهاء که از تتبع و تحقیق بی‌نصیب‌اند از اعتقاد فاسد، نسبت اعتقاد فاسد تصوّف به آن عارف ربّانی، و سبّاح بحر معانی، و محدِّث مُحَدِّث می‌دهند، گویند: مولا محمّد باقر - رحمة الله علیه - خوش اعتقاد بوده و والدش فاسد العقیدة، و غافلند که سوء ظنّ به والد بزرگوارش مستلزم تکذیب و ردّ شهادت مولانا محمّد باقر مجلسی - قدّس سرّه - است زیرا که ایشان در آخر رساله **اعتقادات** تزکیه والد ماجد خود فرموده، اختتام اعتقادات به آن فرموده‌اند، و از آن جمله می‌فرمایند:

«و إیاک أن تظنّ بالوالد العلامة - رحمه الله - انّه کان من الصوفیة أو تعتقد مسالکهم و مذاهبهم، حاشاه عن ذلک و کیف یکون کذلک و هو کان انس أهل زمانه بأخبار أهل البیت علیهم‌السلام و أعملهم بها، بل کلّ مسلکه الزهد و الورع.

إلی أن قال:

و أنا أعرف بطریقته و عندي خصوطه في ذلک. انتهی.

و پر معلوم است که ایشـان از احوال والد خود باخبر و عبارات ایشان را افهم بوده‌انـد «انّ أهل البیت بما فـي البیت أدری» و علاوه بر تزکیه ایشـان مـدح جلیـل و توثیـق منصوصـی اسـت که جمیـع مَـن تأخّـر از علمـاء در اجـازات و تصانیف و کتب رجـال نموده‌اند بـا وجود آن که مشـایخ اجازه احتیاج به توثیق ندارند و اکنـون جمیع اجازات فقهـا و محدثین - نوّر الله اسرارهم - منتهی به ایشان می‌شود.

امّا لله الحمد لعن محل خود را می‌شناسـد و اعتماد بـر مراتب تزکیه که به آن اشاره شده از باب الزام و استنکات اهل ظاهر است و الّا اولوالألبابی که بصر بصیرت ایشـان به توتیای «نعرف الرجال بالحقّ لا الحقّ بالرجال» مکتحل است، رجال را در کسوت مقال مشاهده می‌نمایند بلکه به صورت حال؛ حاجت مشاطه نیست روی دل آرام را.

و اختتام این فصل به نقل کلامی از شـرح فارسـی **مـن لا یحضره الفقیه** می‌نماید.

در ترجمه زیارت جامعه فرموده:

اما سند این شکسته چنین است که بیست و هشت سال قبل از این به شرف زیارت حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - مشرف شدم و به خاطر فاتر رسید که في الجملة ربطی به هم رسد تا زیارتی با ربط به آن حضرت توانم کرد، مشغول ریاضت

شاقّه شدم و اکثر ایّام در مقام حضرت صاحب الأمر[1] - صلوات الله علیه - می‌بودم که واقع است در خارج نجف اشرف، بعد از ده روز تقریباً کشف حجب شد و محبّتی مرکّب به هم رسید از محبّت حق - سبحانه تعالی - و محبّت آن حضرت - صلوات الله علیه - و شب‌ها پروانه‌وار بر دَر روضهٔ مقدّسه می‌گشتم، و گاهی در رواق عمران می‌بودم، و روزها در مقام حضرت صاحب الأمر - صلوات الله علیه - تا به مرتبه‌ای می‌یافتم که اگر در آنجا می‌بودم، دو سه روزی بیشتر نبودم واصل می‌شوم و با خود قرار داده بودم که در زمستان در نجف اشرف باشم اگر بمانم و مکاشفات بسیار رو داده بود.

شبی نشسته بودم در رواق عمران سِنَه[2] دست داد و [دیدم که] گویا بر دِر روضه عسکریینم، و قبر آن حضرتین نیز در نهایت ارتفاع و طول و عرض بوده، و صندوق پوستی از مخمل سبز بر آن صندوق پوشانیده‌اند، و حضرت صاحب الأمر - صلوات الله علیه - پشت بر صندوق داده‌اند رو به درگاه چون نظرم به حضرت افتاد شروع نمودم در خواندن زیارت جامعه و در حفظ داشتم تا جمیع را بر آن حضرت خواندم، و غرضم زیارت بود با مداحی حضرات.

---

(۱) مقامی به همین نام در قبرستان وادی السلام واقع است.

(۲) سِنَة: خواب خفیف.

و چون تمام شد حضرت فرمودند که: «نِعمَةِ الزّیارَةُ»؛ خوب زیارتی است.

عرض نمودم و اشاره کردم به قبر که: زیارت جد شماست.

حضرت تقریر فرمودند، و فرمودند که: داخل شوید.

داخل شدم و میل به دست راست کرده ایستادم. فرمودند که: پیش آی.

عرض نمودم که: یا بن رسول الله! می‌ترسم که مبادا از من ترک ادبی واقع شود و کافر شوم.

فرمودند که: کافر نمی‌شوی پیش آی.

و قدمی پیش رفتم و ایستادم، باز فرمودند که: پیش آی!

جلالت حضرت مانع بود، و اطاعت واجب، و در اضطراب بودم. حضرت فرمودند که: مترس و پیش آی!

تا نزدیک رفتم، فرمودند که: بنشین،

نشستم به دو زانو با ارتعاش و اضطراب تمام، توجّهات بسیار فرمودند، و آن سِنَه برطرف شد و آن عشق حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - منقلب شد به عشق حضرت صاحب الأمر - صلوات الله علیه - و قبل از این واقع مفارقت را ممتنع می‌دانستم.

و روزش یا روز بعد از آن متوجه زیارت عسکریین - صلوات الله علیهما - شدم و در آن رفتن و یک شب در روضهٔ مقدّسه ماندن، فتوحات عظیمه دست داد، و هرچه در آن واقع دیده بودم همه واقع شد.[۱]

الی آخر ما افاد و اجاد.

و مسلک آن بزرگوار از دو سه عباراتی که از لوامع نقل می‌کنم بر مطّلع بر مذاهب اخباریین و اصولیین ظاهر خواهد شد، تا اگر کسی خواسته باشد بدین طریقه عمل نماید، و آنچه آن عارف ربانی را به تقریب این ریاضت ظاهر گردیده بروی ظاهر گردد، لا محاله باید در طریقهٔ عبادت که صحبتش مبتنی بر صحّت طریقهٔ فرعیه است، موافقت به آن بزرگوار نماید.

فرموده:

و دیگر علم فقه است و آن متعلق است به افعال مکلّفین از واجبات و مندوبات و محرمات و مکروهات و مباحات و احکام و مستند آن بر این فقیر منحصر است در قرآن و حدیث، و ظاهر شد که معرفت قرآن نیز به حدیث حاصل می‌شود.

پس بنابراین علم منحصر است در علم به احادیث منقوله از حضرت سید المرسلین ﷺ و ائمّه معصومین - صلوات الله علیهم - .[۲]

---

(۱) لوامع صاحبقرانی، ج۸، ص: ٦٦٤-٦٦٥

(۲) لوامع صاحبقرانی، ج۱، ص: ۲۲

و فرموده:

و هر که به شبهات عمل نماید به آن که مثلاً بگوید اصل اباحت است تا حرمت ظاهر نشود، و امثال این اجتهادات که از روی نصّ نبوده باشد مرتکب محرّمات خواهد شد، چه ظاهر است که همه شبهات نادرست که در واقع حلال باشد پس داخل شده است در بسیاری محرّمات و به نادانی هلاک شده است.[۱]

و فرموده:

و دیگر اموری که ذکر آن لائق نیست اختلافات در میان شیعه به هم رسیده و هر یک به موجب یافت خود از قرآن و حدیث عمل می‌نمودند و مقلّدان متابعت ایشان می‌کردند تا آن که سی سال تقریباً قبل از این فاضل متبحّر مولانا محمّد امین استرآبادی - رحمة الله علیه - مشغول مقابله و مطالعه اخبار ائمّه معصومین - صلوات الله علیهم - شد و مذمّت آراء و مقائیس را مطالعه نمود و طریقه اصحاب ائمه معصومین را دانست «فوائد مدنیه» نوشت و به این بلاد فرستاد و اکثر اهل نجف و عتبات عالیات طریقه او را مستحسن داشتند و رجوع به اخبار نمودند.[۲]

و فرموده بعد از ذکر اخبار مذمت اجتهاد و رأی ما لفظه:

---

(۱) لوامع صاحبقرانی، ج۱، ص: ٥۹-٦۰

(۲) لوامع صاحبقرانی، ج۱، ص: ٤٧

اگرچه ظاهر این اخبار مذمت عامّه است و لیکن تهدید است مر خاصه را از متابعت ایشان در این معنی و بعضی کرده‌اند آنچه کرده‌اند و انشاء الله آن نیز ظاهر خواهد شد.

و روایات بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله و ائمّه طاهرین علیهم السلام که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راه آن جهنّم است نعوذ بالله من الضلالة بعد الهداية.[1]

و در روضة المتقين فرموده:

و ما قيل من أنه يحصل العلم بمقدمة خارجية هي: أن هذا ما أدى إليه اجتهادي و هو معلوم و كل ما هو أدى اجتهادي يجب على العمل به و هذه أيضا معلومة بالإجماع فينتج وجوب العمل يقيناً محلّ نظر، لأنّ الإجماع المذكور لم يثبت مع مخالفة جميع الأخباريين بل الأخبار أيضاً.[2]

و دیگر در لوامع فرموده ما لفظه:

و مجملش آن است که از عالمی که عارف شده باشد به طریقه مرضیه اهل بیت - سلام الله علیهم - به کثرت مزاولت اخبار ایشان و جمع بین الأخبار ایشان تواند نمود و عادل باشد و تارک دنیا عمل به یافت او می‌تواند نمود.

---

(۱) لوامع صاحبقرانی، ج۱، ص: ۹۸

(۲) روضة المتقين، ج۱، ص: ۳۳

إلى أن قال:

و در ايـن صـورت عمـل بـه قـول او نكردهانـد بلكـه عمل به قول رسـول الله و قول الائمّه المعصومين - صلوات الله عليهم - كردهاند.[١]

انتهى ما أوردنا نقله في هذا الفصل.

---

(١) لوامع صاحبقرانى، ج١، ص: ٤٧-٤٨

فصل دوّم

در ترجمه عبارت قدوة المكاشفين صدر العارفين

- نوّر اللّٰه تربته القدسيّة - بالفارسيّة

فرموده در مفتاح چهاردهم از کتاب مفاتیح غیبیّة در اشاره به سوی ریاضت و تقسیم آن، ما ترجمة لفظه:

معنی ریاضت از برای بهائم، منع بهائم است از اقدام آنچه می‌خواهد از حرکات مختلفه، آن چنانی که نباشد پسندیده از برای سوار، و اجبار کردن آن بهائم مدّتی بر آنچه می‌پسندد آن را رائض[1] تا عادت و تمرین به هم رساند بر طاعت آن رائض.

پس همچنین است قوّت حیوانیّهٔ آن چنانی که آن مبدأ دریافت‌ها و فعل‌های حسّی در بنی نوع انسان است، هرگاه نبوده باشد با آن قوة حیوانی مرتاض و مطیع از برای روح خواهد بود به منزله بهیمه عاصی و سرکش غیر مرتاض.

پس به خدمت می‌گیرد آن قوّه قوهٔ ناطقه را که مُدرِک کلیّات است در غرض‌های حیوانی خودش.

پس می‌خواند آن قوة ناطقه را شهوت آن گاهی و غضبش

(۱) ریاضت دهنده.

گاهی آن چنان شهوت و غضبی که منشأشـان قوّهٔ متخیّله و قوّهٔ متوهّمه است.

مترجم گوید: که چون مذکور شد در عبارت قوّهٔ حیوانی، و قوّهٔ ناطقه، و قوّهٔ شهوت، و قوّهٔ غضب، و قوّهٔ متخیّله، و قوّهٔ متوهّمه لهذا ناچار است از توضیح هریک از این شش قوی برای فهم مطلب.

امّـا اوّل: پس قوّهٔ حیوانـی؛ کـه آن را روح حیوانی نیز خواننـد، و در عرف شارع روح الحیاة خوانند و آن حامل جمیع قوی حیوانیّه است، و نوع انسان در این روح با سائر انواع حیوانات مشـارکت دارد، از باب اشتراک جنسی، و آن جسمیّت لطیف که برانگیخته می‌شود از جانب چپ دل در آن چیز که بالا می‌رود از دل به سـوی دماغ و معتدل می‌شود به سـبب تبرید دماغ زیرا که مزاج قلب حارّ است و مزاج دماغ بارد و کسب می‌کند بعد از قلب، سلطان نور از نفس و نامیده می‌شـود به «روح نفسانی» و به اعانت آن تمام می‌شود تحریک اعضا و ادراک قُوی.

و آنچه سرایت می‌کند از دل به سوی کِبَد از راه اَورِدَه[۱] آن را روح طبیعی نامنـد و به اعانت و سـبب آن تمام می‌شـود کارهای قُـوی نباتیّـه از نموّ در اقطار و ابعاد ثلاثه، و اگر نبودی لطافت این جسم بخاری نفوذ ننمودی در شـبّاک اعضا، و هرگاه حاصل شود سـدّهٔ که مانع از نفوذ این روح باشد به سوی عضوی آن عضو می‌میرد، و این غیر روح مذکور در قرآن مجید است

---

(۱) اَورِده: جمع ورید، یعنی رگ‌های گردن.

در آیـه کریمه «قُـلِ الرّوحُ مِـنْ أَمْـرِرَبّـي»[1] زیرا که مـراد به آن «نفـس ناطقه» است.

اما دوّم: پس قوّه ناطقه اسـت؛ که تعبیر از آن به نفس انسانی کنند و آن علی المشـهور عند الحکماء و المتکلّمین از خواص نوع انسـان اسـت، و نطق در اینجا نه بـه معنی تکلّم اسـت که منتقض گـردد طرداً و عکسـاً با خرس[2] و صبیّ و طیور معلّمه المحاکاة مثل طوطی بلکه به معنی ادراک کلیّات است، و حدّ نفس ناطقه آن است که آن جوهری است غیر از جسم، از شأن آن است در یافتن معقولات و تصرّف در ابدان و آن مشار الیه به «أنا» و «من» می‌باشد.

و امّا سوّم و چهارم: پس قوّهٔ شهوت و غضب است؛ و آن دو شعبه از قوّهٔ محرّکه باعثهٔ نُزُوعیّه[3] است که از خواص حیوان است.

امّا اوّل: پـس طلب می‌کنـد ملائمـات را و از خدام آن اسـت؛ جاذبه، و ماسکه، و هاضمه.

و امّا دوّم: پس طلب می‌کند دفع غیر ملائم را و از خدّام اوست دافعه، و منفعل می‌شوند هریک از شهویه و غضبیّه از تخیّل و ادراک.

و بالجمله؛ این هردو مطیع و فرمان بردار مدرکاتند زیرا که شوق جذب و

(۱) اسراء / ۸۵.

(۲) نسخه «ب»: خروس.

(۳) نسخه «ب»: نزوغیه.

دفع نمی‌باشد مگر به سوی آنچه مُدرَک شود هر چند از راهی باشد و سلطان محرّکات درد است همچنان که سلطان مدرّکات در دماغ است.

و امّا پنجم: پس متخیّله است؛ و آن از حواس خمسه باطنه است و موضعش در آخر بطن دویّم دماغ و آن ترکیب می‌کند مثال‌ها و احکام را و آن را در وقت فرمان برداری و استعمال عقل مفکّره گویند و به استعانت آن برآورده می‌شود علوم و صناعات، و به سبب آن است محاکات در خواب و غیر آن و آن غیر خیال است زیرا که خیال تصرّف نمی‌کند بلکه حفظ صور می‌کند.

و متخیّله فصل و ترکیب می‌نماید و از خصائص متخیّله است ترکیب حیوان از اعضا مختلّفه مثل سر انسان و گردن شتر و پشت پلنگ و گوش فیل و دم گرگ.

و امّا ششم: پس متوهمه است؛ و آن نیز از حواسّ باطنه است و آن حکم می‌کند در جمیع حیوانات محسوسه از جهت معانی غیر محسوسه.

پس ادراک کردن گربه آن معنی را در موش که منشأ طلبش می‌شود، و ادراک کردن موش معنی گربه را که منشأ هرب می‌شود از آن است و این در انسان منازعه می‌کند با عقل زیرا که آن قوّتی است جرمانی، اعتراف نمی‌کند به آنچه اعتراف می‌کند به آن عقل زیرا که عقل تجویز می‌کند تنها خوابیدن در خانه تاریک با میّت و وهم نفرت می‌کند از آن، و اختلاف حکمشان دلیل است بر تعدّدشان.

و محلّش در اوّل بطن اوسط دماغ است و منشأ این اختلاف از آنجا است که عقل در تصدیق نظریّات بعد ترتیب مقدمه صادقه انکار نتیجه نمی‌نماید به خلاف وهم.

مثلاً قضیّه کلیّه «کلّ میّت جماد، و کلّ جماد لایضرّ و لاینفع بإرادة و اختیار» که نتیجه‌اش: «فالمیّت لایضرّ و لاینفع» است عقل قبول می‌کند، لهذا محکوم به سلطان عقل از آن بخواب تنها در خانه تاریک با مرده نمی‌ترسد، و وهم بعد تصدیق قضیه انکار نتیجه می‌کند.

و فارق دیگر؛ آن که عقل ادراکش کلّی است، و حکمش قطعی یقینی و آن ادراک جزئی من حیث هو نتواند و حکم نکند مگر بعد حصول یقین و حکمش نظر به أزمنه و أمکنه تخصیص نپذیرد زیرا که متعلّق به کلّی است و تحقق جزئی بدون تحقّق کلّی در ضمن آن محال.

و وهم از استقراء جزئیّات کلّی را ترتیب دهد و از آن نتیجه گیرد و حکمش از مرتبه ظنّ تجاوز نکند، و لهذا در وقت تخلّف نتیجه‌اش کاذب و قضیّه‌اش عقیم افتد.

و مثال کلّی عقلی آن که عقل به برهان قطعی ثابت نموده حقیقت انسان را که حیوان ناطق است و به سبب ادراک این حقیقت کلی حکم یقینی نموده که هر فرد انسان در هر زمان و مکان باید حیات و نطق داشته باشد والاّ انسان نخواهد بود و هَذَا خُلفٌ.

و در حجیّت عقل میان حکما و ملیّین خلافی نیست و نصوص آیات و

اخبار بسیار بر اشرفیّت و حجیّت آن ناطق است، و نزاع در حجیّت حکم ظنّی وهم است که آن را مقلّدۀ متفقّهه حکم عقلی نامیده‌اند و هیچ یک از اهل تحقیق در نفی حجیّتش خلافی نکرده و آیات محکمه و احادیث صحیحه متواتره بر ذمّ اتّباعش و کذب حکمش ناطق از جمله؛ قوله تعالی: «إِنّ الظّنّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقّ شَیْئًا»[1] که جمله اسمیّه که دلالت بر استمرار و ثبوت می‌کند مؤکد به ادات تحقیق شده، و نکره در سیاق نفی افتاده که مفید عموم است.

و قول النبی صلی الله علیه و آله «[إِنَّ] الظَّنَّ أَكْذَبُ الْكَذِبِ»[2] که با وجود جمله اسمیّه بودن حقیقت ظنّ که محل به اداة عموم استغراقی یا جنسی است موضوع افتاده، سپس شامل جمیع افراد داخله در تحت حقیقت خواهد بود.

و قول الوصی علیه السلام «الظنّ یخطی و لایصیب»[3] و این نصّ در مطلب است و مثال کلّی وهمی آن که استقراء نموده که هر حیوانی در آتش می‌سوزد، پس حکم ظنّی نموده که «كُلُّ حَیوانٍ یُحتَرَقُ بِالنَّارِ» و چون این حکم متعلق به حقیقت نموده در مادّه سمندر تخلّف کرده.

و احکامی که در فقه آن را عقلی نامند مستنبط از کلیّات وهمیّه است، لهذا به اقرار ایشان افاده نکند مگر ظنّ را و به خبر واحد و اجماع منقول و

---

(١) یونس / ٣٦.

(٢) قرب الإسناد، ص: ٢٩

(٣) الظَّنُّ يُخْطِئُ وَ الْيَقِينُ يُصِيبُ وَ لاَ يُخْطِئُ. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ٦٢)

ظاهرآیه به اتّفاق جمهور ایشـان تخصیص یابد و اگر حکمش کلّی قطعی می‌بود تخصیص نمی‌یافت.

و در احکام اجتهادیّه که ظنّ فصل ممیّزآن است جـاری نمی‌گردید و منشأ خطا متکلّمین و فلاسفه نیز در محلّ خطا عدم امتیاز بین الحکمین گردیده.

و چون ایـن تحقیق انیق بـوده که باعث تمیـز در حقیقـت علم و جهل مرکّب می‌شود آن برادر روحانی را از آن محروم نگذاشت «اَللّٰهُمَ ارزُقهُ فَهماً في حُکمِکَ وَ فِقهاً فِي دِینِکَ وَ وَرَعَاً یَحجُزُهُ عَن مَعاصِیکَ، آمین بحقّ محمّد و آله الطاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - ».

و فرموده:

و امـا هـرگاه ریاضـت دهـد آن قـوّهٔ حیوانیّه را قـوّهٔ عاقلـه منع می‌کند آن را از تخیّلات و توهّمات و کارهای که به ثوران[1] آرنده شهوت و غضبت است، و جبر کند آن را بر آنچه اقتضاء می‌کند عقل عملی تـا آن که می‌گردد متمـرّن بر طاعت حقّ در خدمت قوّهٔ عاقله فرمان بردار به امر او باز ایستاده بر نهی او، می‌گردد قوّهٔ عاقله مطمئنّه که صادر نمی‌گردد از آن افعال مختلفه در مبادی و اغراض و می‌گردنـد باقی قوای جسـمانیّه بتمامهـا فرمان بردار صلح بیشـه با آن زیرا کـه آن همه قُـوی از توابع حیوانیّه اسـت،

(۱) ثوران: برانگیخته شدن، هیجان.

پس هرگاه گردید فرمان بردار عقل تابع می‌شوند آن را همه قُوی.

پس به تحقیق ریاضت قسمی از مجاهده، و مجاهده دو جنس است: جسمانی و روحانی.

امّا جسمانی: پس دو نوع است؛ خارج و داخل.

و اما خارج: آن محاربه با دشمنان جناب احدیّت که خارج بیرون رفتگان از دین، مفارقت کنندگان از سنن قانون‌های براهین و آن جهاد اصغر است از برای بودنش کم‌نفع‌تر از دیگری از برای آن که تأدیب موذیّات داخله پرنفع‌تر است در دنیا و آخرت از تأدیب موذیّات خارجه و لهذا فرموده رسول خدا ﷺ رجوع کردیم از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر، و آن جهاد اکبر مجاهده با قوای داخله است.

و اما داخل: پس دو صنف است:

اماطه است؛ یعنی دفع کردن.

و اتیان؛ یعنی به جا آوردن.

امّا اماطه: پس آن تطهیر بدن از اذیّت‌ها و قاذورات حسّیه است چنان که فرموده است ﷺ: «أدنی صفة الإیمان إِمَاطَةُ الْأَذَی عَنِ الطَّرِیقِ»[1] و اذی هر چیزی است که آن اذیت می‌کند

(۱) وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِكْرِ خَصَائِلِ الْإِيمَانِ أَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ. (جامع الأخبار، ص: ۳۶)

تو را و اغواء می‌کند از سلوک طریق حقّ و خیر.

و اما اتیان: پس دو قسم است: مالی و بدنی.

اما مالی: پس دو قسم است؛

یک قسم؛ مکرّر در هر سال یا ماه.

و دیگری؛ غیر مکرّر، بلکه آن حتم است در همه عمر یک دفعه، مثل حج. و این قسم از باب اماطهٔ اذی است زیرا که آن یکسو کردن مال است از خزانه قلب تا آن که مشغول نسازد آن مال قلب را از تحصیل معارف و ذکر الله و آن کم نفع است در احوال آخرت زیرا که انداختن بار گران باعث نمی‌شود درجه را اصلاً غیر از سبکی حاصل به سبب دور انداختن آن، و آن سبکی نیست سعادات و نیکبختی اخروی، و نیست مگر زوال شقاوت فقط و لهذا فرموده است: «ما أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ بِالَّتي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفى إِلاّ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحًا»[1] پس تصریح فرموده که به درستی که مقرّب به سوی حضرت ذوالجلال آن ایمان است و عمل نیکو برای آن حضرت، و همچنین قوله تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها»[2] و فرق است میان تزکیه چیزی از نجاست، و میان زینت آن و خوشبو ساختن آن به مشک

---

(۱) سبأ / ۳۷.

(۲) التوبة : ۱۰۳

و کافور.

و امّا قسم ریاضت بدنی: پس آن نیز دو قسم است؛ ترک و فعل.

امّا ترک؛ پس آن دو نوع است:

تـرک لازم؛ مثـل صوم پـس به درسـتی کـه آن بازداشـتن نفس است از شهوت شکم و فرج.

و تـرک تعـدّی؛ماننـد آزاد کردن پـس بـه تحقیق کـه آن عدم تعرّض اسـت از برای ایذاء نوع خود به سـبب غیبـت و فحش و زدن و مانند آن.

و امّا فعل؛ پس آن نیز لازم است و متعدّی.

مترجم گوید که: لازم متضمّن مصلحت خاص است که صلاح فاعل آن فعل باشـد فقط و متعدّی متضمن مصلحت عام که صلاح بنی نوع را شامل است. انتهی.

و فرموده:

امّـا متعّدی ماننـد فرایـض نافعه از بـرای مسـاکین یعنی مثل صدقات و کفّارات مالیّه و این نیز از باب اماطه است یعنی دور کردن مانع از طریق از برای کم بودن نفعش زیرا که این دفع مانع اسـت و قطع عائق و لهـذا الله تعالی فرموده اسـت «لَـنْ يَنالَ اللهَ

لُحُومُها وَ لا دِماؤها وَ لكنْ یَنالُهُ التّقْوی مِنْکمْ»[۱].

و اما لازم پس مانند نماز است و تسبیح یعنی منزّه شمردن الله تعالی به قول «سبحان الله» و تهلیل یعنی توحید الهی به قول «لا إله إلّا الله» و از برای هریک از این طاعات و عبادات بدنیّه جانی است و بدنی.

امّـا جسـم آن؛ پـس آن حرکات محسوسـه اسـت و سـکنات ظاهره و خالی نمی‌باشـد این نوع از شـرکت مابین خالق و خلق و نامیده می‌شود ریاء زیرا که آن منظور هر کس می‌شود یعنی آن حرکات و سـکنات که بدن عبادت اسـت هر کس آن را می‌بیند پس اگر در نیّت دیـدن مردم دخل شـود ریاء شـرعی خواهد بود و نامیده می‌شـود در لسـان شـرعی به شـرک خفی و لهذا رسـول الله ﷺ فرموده: «الشِّرْكُ فِي أُمَّتِي أخفی من دَبِیبِ النَّمْلَةِ السَّوْدَاءِ عَلَی الصَّخْرَةِ الصَّمَّاءِ فِي اللَّیْلَةِ الظَّلْمَاءِ»[۲].

مترجـم گوید که: «مُشَـبَّه» در این حدیث که شـرک باشـد مفـرد معقول است و «مُشَبَّهٌ بِه» که راه رفتن مورچه سیاه بر سنگ سخت در شب تاریک باشد مرکّب حسّـی، و «وَجه شَـبَه» امری معقول که شـدّت اختفاء باشد و «غَرَض از تَشـبیه» بیـان حال مشـبّه اسـت و «أداة تشـبیه» در اینجا مذکور

---

(۱) حج / ۳۷.

(۲) عوالي اللئالي، ج۲، ص: ۷۴؛ الوافي، ج۸، ص: ۱۰۸۴

نشده زیرا که از انواع تشبیهات خفیّه است. انتهی.

و فرموده:

و امّا روح عبادت پس آن اخلاص کامل است یعنی خالص کردن عمل برای رضای جناب احدیّت - عزّإسمه - .

مترجم گوید که: رغبت و رهبت، و حیاء و شکر هیچ یک منافی اخلاص نیست چنان که در محلّش تحقیق شده امّا اخلاص برافرادش صدق می‌کند علی التشکیک کالأبیض علی الثلج و العاج. انتهی.

و فرموده:

و آن یعنی عمل خالص محسوب است از دو طاعت مذکوره، یعنی طاعت خالص و طاعت ریائی در ترازوی عدل نه غیران و آن‌چه غیراخلاص است پس آن در ترازوی کسی است که به جا آورده شده برای او چنان چه فرموده در حدیث قدسی «مَنْ عَمِلَ لِي عَمَلاً أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي تَرَكْتُهُ لِشَرِيكِهِ»[1].

مترجم گوید: که «حدیث» در لغت به معنی سخن است، چون آناً فآناً حادث می‌شود، و در اصطلاح کلام معصوم است، یا حکایت کلام و فعل و تقریر او، و حدیث قدسی حکایت وحی الهی است از زبان رسالت پناهی صلی الله علیه و آله ، و فرق میان قرآن و حدیث قدسی است، که اوّل مقرون معجزه

---

(١) عوالي اللئالي، ج١، ص: ٤٠٤

است به اعتبار بلاغت و فصاحت، و ثانی بدون معجزه، و اوّل مقرون به تحدّی است به خلاف ثانی، و ظاهراً فرق ثالث در اوّل وساطت جبرائیل است بدون ثانی.

و فرموده:

و لهذا الله تعالی گفته: «أَلَا لِلّهِ الدِّينُ الْخالِصُ»[۱] و گفته: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحًا وَ لا يُشْرِك بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»[۲].

و آگاه شو که به درستی که طاعات بدنیّه پُل‌های عبادت‌های روحانیّه است که بسته شده بر آن از جهت عبور کردن به سوی سبزه‌زارهای اخلاص باطنی، چنان که رسول خدا ﷺ فرموده: «الرِّيَاءُ قَنطَرَةُ الإخلاصِ»[۳].

مترجم گوید: که ریاء شرعی امری است قلبی، پس «مُشَبَّه» معقول و «مُشَبَّهٌ بِه» محسوس و «غرض از تشبیه» بیان حال مُشَبَّه است، پس راه رونده هرگاه از پل بگذرد که «ریاء» است به معمورۀ جنّات «اخلاص» می‌رسد.

و فرموده:

---

(۱) زمر / ۳.

(۲) کهف / ۱۱۰.

(۳) منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ج۵، ص: ۳۳۹

و افضل عبادات بدنیه نماز است از جهت بودن روحش افضل، و پاکیزگی روح دلالت می‌کند بر صفای جسد، و صفای جسد بر نقای روح؛ زیرا که روشنی خانه که بدن انسان مراد باشد بر مقدار روشنایی چراغ است که مراد روح باشد، و دلالت روشنایی چراغ بر روشنایی خانه بر نسبت روشنایی‌اش.

و روح نماز معرفت الله تعالی است و آن افضل معارف است از برای بودن جناب احدیّت معروف آن و آن ذات الله تعالی است، که افضل معروفات است.

مترجم گوید: که مؤیّد این تحقیق است قوله عليه السلام : «الصلاةُ مِعرَاجُ المؤمنِ».

و فرموده:

و لهذا ساقط نمی‌شود نماز از مکلّف از برای عذری تا نزدیک موت انسان، همچنان که به تحقیق معرفت ساقط نمی‌شود در هیچ وقتی بلکه متوجّه می‌باشد بر او در دنیا و عقبی همچنان که عیسی - علی نبیّنا و آله و علیه السلام - فرموده: «وَ أَوْصاني بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيًّا»[1]، یعنی: وصیت کرده است مرا وحی الهی به تزکیه و تخلیه مادامی که زنده‌ام و زندگانی از برای نفس ناطقه همیشه است زیرا که آن نمی‌میرد به مردن

---

(۱) مریم: ۳۱

بدن چنان که شناختی، یعنی سابقاً در مطالب کتاب.

پس مفهم از حیات مذکور در آیه حیات دنیاویّه فانیّه را.

مترجم گوید که: اطلاق حیات برآن نشأة و براین نشأة علی المشهور بین المتکلّمین از باب تشکیک است، و عند العارفین برآن نشأة حقیقت و براین مجاز، و بالجمله اتفاق الهیّین و طبیعیّین از اهل تحقیق و سائر ملیّین بربقاء روح بعد مفارقت بدن واقع و آیه «وَ لا تَحْسَبَنّ الّذینَ قُتِلُوا في سَبیلِ اللهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ»[۱] و حدیث «المؤمنُ حيٌّ في الدارَین»[۲] دو گواه صدقند براین مدّعا با معارضت نصوص کثیره از کتاب و سنت.

و فرموده:

بلکه خلق نشده است انسان مگر مجبول بر معرفت چنان که فرموده الله تعالی «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِیَعْبُدُونِ»[۳].

مترجم گوید: که «یَعبُدُون» به «یَعرِفُون» تفسیر شده، زیرا که معرفت افضل عبادات است بلکه سبب قبول سائر عبادات و این اطلاق یا از باب تسمیه جزء به اسم کل است، یا از باب تسمیه سبب به اسم مسبب، و در معرفت الهی خلافی است که آیا بدیهی و فطری است و ثواب برآن تفضّلی

(۱) آل عمران / ۱۶۹.

(۲) مشارق أنوار الیقین، ص: ۳۰۶؛ مرآة العقول، ج۳، ص: ۳۰۷

(۳) ذاریات / ۵۶.

یا نظری است، و تکلیف به آن تعلق گرفته و ثواب بر آن استحقاقی؟

و اوّل؛ مذهب اشراقیین و عرفاء و سائر محدّثین است و صوفیّه و محقّقین از فضلای کلام و ذوق المتألّهین.

و ثانی؛ مذهب جمهور متکلمین و قشریین از مشائین و مشهور بین الاصولیین و نصوص آیات و احادیث سادات - علیهم السلام و افضل التحیّات - مؤیّد اوّلی است.

و فرموده:

و لهذا آن حضرت علیه السلام فرموده: «الْإِيمَانُ بَضْعَةٌ وَ سَبْعُونَ شُعْبَةً أَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ»[1] .

و از آنچه دلالت می‌کند بر آن که از برای هر عبادتی از عبادات ظاهرة روحی است کـه آن مقصود بالذات اسـت و ماسوی آن مقصود از باب مقدّمه است قول الله تعالی است که: «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ»[2] و این جسد نماز است «وَ لَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ»[3] و این روح نماز است و به تحقیق وصف کرد جناب احدیّت - عزّ اسمه - «ذکر» را به بودنش اکبر از برای آن که مراد به «ذکر»، ذکر قلب است غیر از لقلقه زبان.

---

(۱) عوالي اللئالي، ج۱، ص: ۴۳۲

(۲) العنکبوت: ۴۵

(۳) همان.

مترجم گوید: که ذکر در لغت به معنی یاد کردن و یاد است و «ذُکر» به ضم اوّل به معنی یاد داشتن است، و پرظاهر است که یاد از افعال دل است، و اطلاق ذکر و یاد بر تحریک لسان و نسبت آن به زبان از باب مجاز است.

و فرموده:

و دل چون بود اشرف اعضاء واجب شد به آن سبب که بوده باشد طاعتش بزرگ‌تر و فاضل‌تر از غیرش.

مترجم گوید: که قلب جسمانی که اطلاق عضو بر آن از باب حقیقت است جسمی است صنوبری لحمی، و چون نفس ناطقه که آن را در عرف ارباب قلوب و اصحاب کشف و شهود، قلب نامند، علاقه با روح حیوانی که منبعش قلب صنوبری است دارد، اطلاق قلب کنند بر آن از باب مجاز و بعضی فرق گذاشته‌اند میان «روح» و «نفس» و «قلب» و اطلاق قلب بر عقل نیز می‌کنند، و اینجا مراد حقیقت انسانی است که مشار الیه به «أنا» است که لوح علوم و صحیفهٔ معرفت است.

و فرموده:

و امّا روح حج و روزه پس به تحقیق که شناختی آن را و حاصل همه عبادات بدنیّه راجع است به سوی دو قسم تزکیّه و تحلیّه همچنان که حصر فرمود الله تعالی در قولش: «قَدْ أَفْلَحَ

مَنْ تَزَكَّى»[۱] و آن قسم تزکیّه است «وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى»[۲] و آن قسم تحلیه و به سوی عبادات بدنیّه همه‌اش اشاره نموده الله تعالی در قولش: «وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّر»[۳] و به درستی که مشتمل است بر اکثر عبادات بدنی فن فقه دینی و آن ربع عبادات است غیر سه ربع که عادات و مهلکات و منجّیات است.

مترجم گوید: که امّا فنّ حدیث پس مشتمل است بر جمیع علوم حقّهٔ متعلّقه به وظائف ارکان ثلاثهٔ ایمان از عقد جِنان، و اقرار لسان، و عمل ارکان، و در عرف شارع «فقه» بر جمیع علوم منقوله از کتاب و سنّت اطلاق می‌شود اصولاً و فروعاً و تخصیص آن به عبادات و عقود و ایقاعات و احکام مصطلح متشرعه فقها است.

و فرموده:

و امّا مجاهده روحانیّه پس دو نوع است: تزکیّه و تخلیّه.

و امّا تزکیه؛ پس از رذائل قُوی است، و اصل آن عشق بر متاع دنیاست و مزخرفات آن، و لهذا آن حضرت فرموده «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»[٤] یعنی حبّ دنیا که نشأة قبل از موت

---

(۱) الأعلى: ١٤

(۲) الأعلى: ١٥

(۳) المدثر: ٤

(٤) الكافي، ج٢، ص: ١٣١

است سَرِ هر گناه است و بعضی «حُبُّ الدینار رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ» خوانده‌اند یعنی دوستی زَر، اصل هر گناه است و مـآل[1] معنی تفاوت نمی‌کند.

و فرموده:

و آنچه غیر از حبّ دنیا است دختران و فروع آن است، و أمّ آن فروع، سه رذیله است:

اوّل حرص؛ آن چنانی که مبتلا شد به آن آدم علیه‌السلام در جنّت تا آن که بیرون کرده شد از ان به استهانت و مذلّت.

مترجم گوید: و لنعم ما قیل:

جدّ تو آدم بهشتش جای بود	قدسیان کردند بهر او سجود
یک گُنَه چون کرد گفتندش تمام	مُذنِبی مُذنب برو بیرون خرام
تو طمع داری که با چندین گناه	داخل جنّت شوی ای رو سیاه

و فرموده:

آن دو نوع است: شَرَه بر اکل، و شَبَق بر نکاح، و شامل است این هر دو را اسم «هَوی»، و دوّم، فرزندِ اوّل است، همچنان که اوّل، پدرِ دوم است، یعنی: شَبَقِ نکاح متولّد از شَرَه اکل می‌شود، همچنان که شَرَه اکل تخمِ شَبَق نکاح است.

---

(۱) مآل: مرجع، و بازگشت.

و فرموده:

و از برای بودن هوی خار با شاخه‌های بسیار و علائق بی‌شمار در پای سالک مخصوص شاخه‌ها است آن را الله تعالی به ذکر دون ما سواه در قولش «وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى»(۱).

و هرگاه بوده افسار از سر انداختن هوی سبب خروج از جنّت لازم شد، این که بوده باشد عصیان هوی سبب از برای داخل شدن جنّت نه سبب مستقل بل سبب تامّ آن بودن شخص است ترسان از ایستادن در موقف عرض بر الله تعالی، و بازداشتن نفس شرط است از برای آن.

پس می‌گردد همه یعنی عصیان «هوی» و «خوف مقام خدا» و «بازداشتن نفس از مشتبهات» آن علّت تامّه برای دخول جنت.

و مادر دوّم، کِبر است؛ که امتحان کرده شد به آن ابلیس تا آن که رانده شد از در حضرت و الزام کرده شد هبوط به سوی محلّ خراب.

همچنان که حق تعالی فرمود: «اهْبِطُوا مِنْها جَميعًا»(۲) و گردید این معنی سبب از برای لعنش.

---

(۱) نازعات / ۴۰-۴۱

(۲) بقره / ۳۸.

تا آن که فرموده:

و مادر سوّم، حسدی که گرفتار شد به آن قابیل تا آن که کشت برادر مؤمن خود را و لهذا مخلّد ماند در آتش، چنان که الله تعالی فرموده: «مَنْ يَقْتُلْ مُؤمِنًا مُتَعَمِّدًا»[۱] الآیة، و در آیه مبالغه قویّه است و تهدید تمام، و سببش آن که کسی که قتل کند نفس شخص جزئی را پس به تحقیق قتل کرده نوع کلّی را زیرا که قیام کلّی از شخص جزئی است و بقاء نوع به سبب جزئی است و لهذا فرموده: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعًا»[۲] پس بگریز از سگِ «حسد» گریختن از اسد.

تا آن که فرموده:

كلّ العداوة قد ترجى إزالتها   إلّا عداوة من عاداك من حسد

پس این رذایل ثلاث امّهات خبائث متفرق‌شدهٔ ما بین خلقت انسیّه است.

مترجم می‌گوید: آنچه گذشت از ذکر امّهات ثلاث نقل بالمعنی است مضمون حدیث مستفیض را با تأیید اخبار متواترة.

---

(۱) وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فیها وَ غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظیماً (نساء / ۹۳.)

(۲) مائده / ۳۲.

و فرموده:

و از جهت بودن اصول این سه رذیله راسخ در طباع و فروعش سربلند بر بلندی‌های نفوس فرموده آن حضرت علیه السلام :

«الثَّلَاثُ الْمُهْلِكَاتُ: شُحٌّ مُطَاعٌ» و آن از فروع هوی و حرص است، «وَ هَوًى مُتَّبَعٌ، وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ».[۱]

و آن‌ها همه ناشی از قوای ثلاث آن چنانی است که شهوت و غضب و قوهٔ مدبّره است برای حیات بدنی و هر یک از این سه در میانه گرفته شده است به درجه افراط و تفریط و اوسط آن که صراط مستقیم است مسمّی است به سه اسم:

اوّل: شجاعت؛ که وسط قوّه غضبیه است.

و دوّم عفت؛ که وسط قوت شهویّه است.

و سوم: عدالت و حکمت عملیّه؛ که وسط قوّت مدبّره است، و مجموعش را «عدالت» گویند.

مترجم گوید: این است عدالت حقیقیّه در عرف اهل حکمت و عرفان و این اخص از عدالت مرعیّهٔ شرعیّه است و کسی که از اهل رسوم این را اعتبار کرده نظر به متابعت قوم بوده کما لا یخفی.

و فرموده:

---

(۱) الخصال، ج۱، ص: ۸۴

پس ایـن نـوع تزکیّه قسـمی از مجاهـده روحانیّه اسـت که مقصود اسـت در قول حق تعالی «وَ الرُّجْزَ فَاهْجُر»[۱] و به درستی کـه مشـتمل اسـت بـر تفاصیـل آن و معرفـت حقائـق و کیفیّـت معالجات آن علم اخلاق است و آن را «طبّ روحانی» گویند.

و امـا نـوع تحلیـه پـس آن حاصـل نمی‌شـود مگر بـه تحصیل فضائل و معارف نظریّه، و به تحقیق اشاره کرده‌ایم ما به سوی آن در این کتاب یعنی مفاتیـح غیبیه آنچه در آن مقنّع و بلاغ است و آن مسـتنبط اسـت از قرآن و برای هر یک از دو نوع حکمت فائدۀ خاصی به آن که یافته نمی‌شـود در صاحبـش همچنان که فائده آشـامیدن آب سـیرآبی اسـت و فائده خوردن نان سـیری و محال است که یافت شود سیرآبی از خوردن نان و سیری از آشامیدن آب.

اما فائدۀ تزکیه؛ پس خروج نفس ناطقه است از نجاسات قُوی در حالت صفا و نقا همچنان که در می‌آید ثوب از دست قازر[۲] بعد از قازری[۳] و سـفید کردن آن در اطوار مقدّره گاهی به آب و آتش و گاهی به فشردن و کوبیدن و همچنین جلد مدبوغ بعد نزع فضلات به اشیاء حاده

---

(۱) المدثر: ۵

(۲) نسخه «ب»: کارز.

(۳) نسخه «ب»: کارزی.

و امّا فائده تحلیه؛ پس تخلّق به اخلاق الهیّه جمیله است تا بگردد آئینه صافی و صحیفه متلوه[1] که مشاهد کرده شود در آن صور هستی همه بر شکلش و ماهیّتش و هیأتش و استدارتش.

پس در این هنگام سزاوار می‌گردد از برای نظر کردن چشم جمال مطلق آن جایی که به خواب نمی‌رود صاحب بزرگی و اکرام.

پس به درستی که الله تعالی نظر نمی‌کند به سوی صورت‌های شما بلکه نظر می‌کند به سوی دل‌های شما، و از اینجا معلوم می‌شود که مقصود بالّذات از ریاضت جسمانی ریاضت نفسانی می‌باشد و چه نیکوست قول فیلسوف ابی علی بن سینا در این معنی حیث یقول:

هَذِّب النَفسَ بالعُلُومِ لِتَرقَى و تَرى الكُلَّ فَهي للكلّ بَيت فالنفس كالزّجاجة و العقل سراج و حكمة الله زيت، فإذا اشرقت فأنت حيّ و إذا اظلمت فأنت ميّت.

انتهى ما اوردنا نقله من كلامه - حشرة الله تعالى مع إمامه - .

مترجم گوید: که نظر به این که درجات ایمان متفاوت، و اسفل را تاب حَمل حِمل اعلا که اسفل است نمی‌باشد، چنان که نص اخبار صحیحه بر آن دلالت دارد.

---

(۱) نسخه «ب»: متبلور

و قول آن حضرت عليه‌السلام : «لَوْ عَلِمَ أَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَكَفَّرَه[۱]»[۲] شاهد صدق است بر این مدّعا و مولانا صدر الدین - قدّس سرّه - را نظر به تبحّر در علوم عقلیّه تصانیف بسیار بر مذاق اهل حکمت در فنون طبیعی و الهی می‌باشد اشخاص چند نظر به قلّت تتبّع احوال رجال و مآل حال و مقصد مقال زبان به تکفیر می‌گشایند و ندانسته‌اند که هر خلافی و اختلافی منشأ تکفیر و تفسیق نمی‌گردد، خصوصاً بعد از تبیّن خطا و رجوع از آن و الاّ تفسیق کلّ علماء طائفه لازم آید و غرض در این مقام آن که چون سالک را سوء اعتقاد نیست به علماء عالی مقام و عرفا ذوی العزّ و الاحترام منشأ وقف و طرد و سبب سلب توفیق می‌گردد.

و مسأله تبرّا و تولاّ از مسائل اصولیّه است که تقلید احیاء و اموات در آن جائز نیست به اتّفاق پس کسی که کفر او به ضرورت مذهب حق و نصوص اهل خصوص علیهم‌السلام بابت شد در غیر تقیّه لعن او جائز می‌باشد، و همچنین عموماً از مذاهب مبتدعه غیر متمسّکین به حبل ثقلین تبری لازم، فلسفیّاً کان أو صوفیاً أو متکلّماً أو متکلّفاً أو سفسطیّاً.

عن الصادق عليه‌السلام : « لَيْسَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ مَنْ خَالَفَكُمْ إِلَّا الْمِطْمَرُ قُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ الْمِطْمَرُ قَالَ الَّذِي تُسَمُّونَهُ التُّرَّ فَمَنْ خَالَفَكُمْ وَ جَازَهُ فَابْرَءُوا مِنْهُ وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً فَاطِمِيّاً»، إلى غير ذلک الأخبار.[۳]

(۱) في الكافي: لَقَتَلَهُ.

(۲) الكافي ، ج۱، ص: ۴۰۱

(۳) معاني الأخبار، ص: ۲۱۳

و امّا علمای طائفه محقّه که مشایخ اجازه بوده‌اند و معاصرین خلفای بنی العباس با سلاطین مخالفین با پادشاهان صوفی مشرب و نظر مراعات تقیه و تبحّر در علوم در مقام افحام[1] و اظهار فضل بر مشتّعین از علمای اهل خلاف سخنانی چند از ایشان سرزده باشد که به ظاهر منافاتی داشته باشد از باب «ظنّوا بالمؤمنین خیراً و اجعل لأخیک سبعین محملاً» و «كَذِّبْ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ»[2] توجیه باید کرد یا سکوت با وجود آن که صدر المحققین در کتب عقلیّه خود در مقام اثبات معاد جسمانی و حدوث عالم تصریحات بر مطاعن منحرفین از شریعت نموده و کتاب **کسر الأصنام الجاهلیة** در خصوص ردّ بر صوفیّه نوشته:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

روي في **مختصر البصائر** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام فَتَلَاعَنَا رَجُلَانِ عِنْدَهُ، حَتَّى بَرِئَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، فَقَالَ لَهُمَا أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام : «أَ لَيْسَ مِنْ دِينِكُمَا الرَّدُّ إِلَيَّ؟» فَقَالا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّكُمَا مِنِّي فِي وَلَايَةٍ».[3]

هر چند کفر و ایمان کسی را در حقیقت و بطلان آن چه نقل شده دخلی

(۱) خاموش گردانیدن به حجت و خصومت؛ اسکات کردن، زبان کسی را بستن؛ قطع کردن سخن کسی را.

(۲) الکافي، ج۸، ص: ۱۴۷

(۳) مختصر البصائر، ص: ۲۶۸

نیست، زیرا که آن مراتبی است ثابت به کتاب و سنّت و براهین اهل عصمت و حکمت «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ»[1] و «خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ[2] الْمُشْرِكِينَ»[3] رواه صاحب **المحاسن** عن امیرالمؤمنین عليه‌السلام.

(۱) عوالي اللئالي، ج٤، ص: ٨١

(٢) در نسخه خطی: افواه.

(٣) المحاسن، ج١، ص: ٢٣٠

فصل سوّم

در ترجمه کلام محقّق ربّانی جلال الدّین دوّانی

- حشره اللّٰه تعالی مع من یتولّاه -

در کتاب وصل اکبر قال في کلام له ما ترجمته بالفارسيّه:

پس قرب حقيقی نزد ما برای ممکن چه نبیّ و چه ولیّ بخششی است از حق تعالی به سبب برکت آنچه با اوست از توحيد الهی و معرفت کمال مطلق به قدر استعدادی که بخشيده حق تعالی به آن نبیّ و ولیّ، و به قدر امتثال اوامر او و دوری و بيزاری از نواهی او، و به قدر تقرّب به نوافل و احسان نه به رياضت و مجاهده و تجرد يعنی زائد بر طريقهٔ شرعيه از رياضات فلسفيّه و صوفيّه و نزد فلاسفه به سبب تجرّد است وقری نيست آن را نزد من، و چگونه باشد و حال آن که به درستی که بود رسول الله ﷺ با وجود اشتغالش به لذائذ جسمانيّه يعنی از نکاح نسوان، و استعمال روائح طيّبه، و اکل لحم و تمر و لبن و فالوذج و فواکه، با الله تعالی وقتی و قُربی که گنجايش نداشت ملک مقرّبی و نه نبیّ مُرسلی.

مترجم گويد: که نبیّ اشتقاقش از «نبأ» به معنی خبر است، و او اعم از مرسل است که صاحب شريعت و کتاب باشد، و در حديث وارد

شـده که انبیاء صد و بیسـت و چهار هزار بوده‌اند به عدد قطراتی که از نور محمدی ﷺ چکیده در وقت خطاب الهی.

و فرموده:

و بود مرتبـه آن حضرت بالاتر از هر ما سـوی الله تعالی از انس و جنّ و ملک و برابری نکـرد او را هیچ نبیّ و ولـیّ و مرتاضی، به درستی که یکی از ما به برکت اقتداء به قرآن عظیم و تأیید عقل منوّر به نور شـرع الهی و امتثـال اوامـر و اجتناب نواهـی او و نیکو متابعت رسول ﷺ می‌رسد در معرفت ذات الله تعالی و صفات او و افعال او و آثار او و معرفت حقائق اشـیاء با اشتغال به لذائذ جسمانیّه و خطوط جسدانیّه به مرتبه ای که اگر به جا آرد فلسفی ریاضت هزار ساله نمی‌رسد تا ده یک آن.

مترجم گوید: و لله درّ القائل:

مجنون مـــرا راه کجا بـــود به محمل
گـــر جذبـــهٔ او قافله ســـالار نبودی
اگر از جانب معشـــوق نباشد کششی
کوشش عاشـــق بیچاره به جایی نرسد

و فرموده:

و امّا قول به مهیّا کردن استعداد تا افاضه کنـد مبدأ فیاض بر

او و افاضه كردنى، و مانند آن بس قولى است فلسفى از براى تصحيح بودن جناب احديّت - تعالى شأنه - موجَب بالذّات و نفى اختيار حق تعالى كه موجب اضطرار و عجز است - تعالى الله عنه علواً كبيراً - .

إلى أن قال:

بلى اعتقاد عقيده رسول ﷺ و ادمان صوم شرعى، و نماز مفروضه، و نافله، و ترک عشرت با خلق، و اختيار گوشه‌گيرى از مردم، و كم خوردن طعام، و كم كردن كلام، و تلاوة قرآن على الدّوام، و تقرّب به سوى حق تعالى به نوافل و مجاهده با نفس و شيطان رجيم به سبب ذكر، و اشتغال پيوسته به كلمه «لا إله إلاّ الله» راهى است نزديک براى وصول به سوى الله تعالى، و دخول در ملكوت سموات و ارض و منكشف شدن عالم غيب همچنان كه متوارث است از رسول الله ﷺ و اهل بيت او و خواص اصحابش، و بر آن است اجماع مشائخ اسلام و اصحاب طريقت رسول ﷺ و اين از آن جمله است كه سخنى در آن نمى‌رود.

انتهى ما أوردنا إيراده من كلامه.

مترجم گويد: كه هريک از اين سه بزرگوار نزد طائفه از طوائف ثلاث اعتبار تامّ دارند.

اوّل: در محدّثین و محتاطین، بلکه مجتهدین اصطلاحی نیز.

دوّم: در حکماء و عرفاء.

سوم: در متکلّمین و حکماء ذوق المتألهین.

و آنچه هر سه به اتفاق آن را فرموده‌اند موافق کتاب و سنّت و عقل قاطع و اجماع عقلاء است از حکماء و ملییّن، و محقق دوانی هر چند در اوّل حال، اشعری الأصول شافعی الفروع بوده، امّا در آخر رجوع به مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام نموده، و رساله در خصوص رجوع خود مسمی به نور الهدایة در لغت فارسی تصنیف فرموده و نزد فقیر موجود است، چند کلمه از آن نقل می‌کنم:

امّا بعد؛ پای بند زنجیر امتداد زمان، گرفتار چار میخ ارکان، که اسمش چون مسمّای عنقا[1] بر شاخسار نابودی در طیران است، معروض می‌دارد که:

این «لا شیئ» تا به حدّی که معنی عقل و تمیز درنیافته بود، به محض تقلید خود را صدیقی انگاشته تصدیق به اصول و فروع دین محمّدی - صلوات الله علیه - داشت و در معتقدات تقلید به چنان راسخ گشته که تشدّد و تعصّب را از جمله جهاد اکبر می‌پنداشت، و به این مرض نفسانی که جهل مرکب عبارت

---

(۱) عنقا: مرغی افسانه‌ای که مظهر عزلت یا نایابی است.

از آن است مطالعه کتب در آیت و روایت می‌کرد.

تا آن که نوبت تصفّح به صحاح ستّه که محدّد جهات ملّت شنیعهٔ[1] سنة است رسید، و در آن جا حدیثی دید و در تعریف عقل به این الفاظ که «هو نور یمیّز به الحق عن الباطل» و در معنی این کلام بلاغت انجام خوب اندیشه تمام نمود، معنویتِ خود را مخاطب ساخت و گفت: ای نفس! این معتقداتی که داری و می‌دانی که حق و مطابق واقعی است، از روی تمیزعقلی است یا به محض تقلید؟

نفس جواب داد که: اگر چه تقلید است، امّا ناشی است از امور تحقیقی و تمیزعقلی.

و بر این دعوی دلیل گفت که: من مقلّد فلان مجتهدم در معتقدات خود، و جمله معتقدات او حق است، زیرا که ناشی است از تمیزعقلی است، پس معتقدات من همه حق باشد.

و صورت این استدلال اگرچه در اوّلِ حال به حلیّهٔ کمال آراسته پنداشت، لیکن چون به میزان تأمّل درآورد وزنی نداشت.

پس باز خود را در پلهٔ[2] معارضه انداخته از نفس پرسید که: اعتقاد تو در حقّ مجتهد چیست تواند بود که خطائی در

(۱) نسخه «ب»: شیعه سنیّه.

(۲) نسخه «ب»: تله.

معتقدات خویش از او واقع شود یا نه؟

نفس اختیار شقّ اوّل نمود، پس بدو گفتم: بدین تقدیر کبری دلیلی که برای اثبات حقیقت معتقدات خویش ترتیب دادی حق نباشد، چه هر که واقع الخطا باشد، جمله معتقدات او را یقین نمی‌باید کرد که بر صواب و مطابق واقع باشد، و این قیاس منتج آن است که جمله معتقدات مقلّد حق نباشد، و نیز بر تقدیر حقّیت دلیل مذکور لازم آید که معتقدات مقلّد هر ملّتی و دینی حق باشد به عین جریان دلیل مذکور.

پس نفس از جواب عاجز آمد، و از جوش و خروش بیش که چون شعله سرکشی می‌نمود فرو نشست، و از پای درآمد، و مرا چون صورت فانوس خیال سرگردان وادی تحیّر و تفکر نمود.

پس دست به کلام هادی المضلّین زدم و به جهت استشفاء مرض حیرت فال گشودم، صورت آیه کریمه: «وَ جاهِدُوا فِي اللهِ حَقّ جِهادِهِ»[1] در دیدهٔ رَمَد کشیده جا نمود، پس نظر کردم تفاسیر محققّین را که در بیان این آیه فرموده بودند، دانستم که حکم آیه مذکوره عام است مر هر بالغ عاقل را علماً و عملاً چون رخصت ضمنی در حق اجتهاد یافتم.

پس کتب محققّین اشاعره و معتزله و فلاسفه و امامیّه و صوفیّه

---

(۱) حج / ۷۸.

و تفاسیر و احادیث مختلفه الروایه را جمع نموده، راه دید و وادید بر ابنـای زمان که غـولان یکدیگرند بسـتم، و خـود را از لباس هر مذهبی عریان ساخته در کُنجی نشستم و خویش را مرکز دانسته پرگاروار بر صفحات صحف مذکوره بر سبیل تسویة النّسبة سیر و دور می‌کردم، و طریق سـلوک می‌پیمودم تا آن که نقطه آخر دائره به اوّل رسـید و از تتبّع و تصفّح کتـب معقوله و منقوله مسـتغنی گردیدم، اکثر مسائل معقوله و منقوله را مناقض یکدیگر دیدم الاّ چند مسـأله که بر حقیّت آن متّفق یافتم انبیـاء و اولیاء و حکماء و علمـاء و کافّۀ عقلاً را و یکی از آن این اسـت کـه چون دو قول مناقض بر گوش صاحب هوشـی گـذر کند واجب اسـت که هر یک از آن را راجع به عقل ساخته به میزان تفکر سنجد.

پس معنی هر قول که موافق حکم عقلی و برهان یقینی یابد بنا بر وجود ترجیح آن را معتقد خود سـازد، و قول دیگر را که نقیض اوست مأوّل سـاخته راجع به اوّل کنند مانند آیه «یَدُ اللهِ»[1] را که به حسـب عرفی مناقض آیه تنزیه اسـت که عقل صحیح به آن حاکم است، و همچنان در احادیث و روایات دیگر.

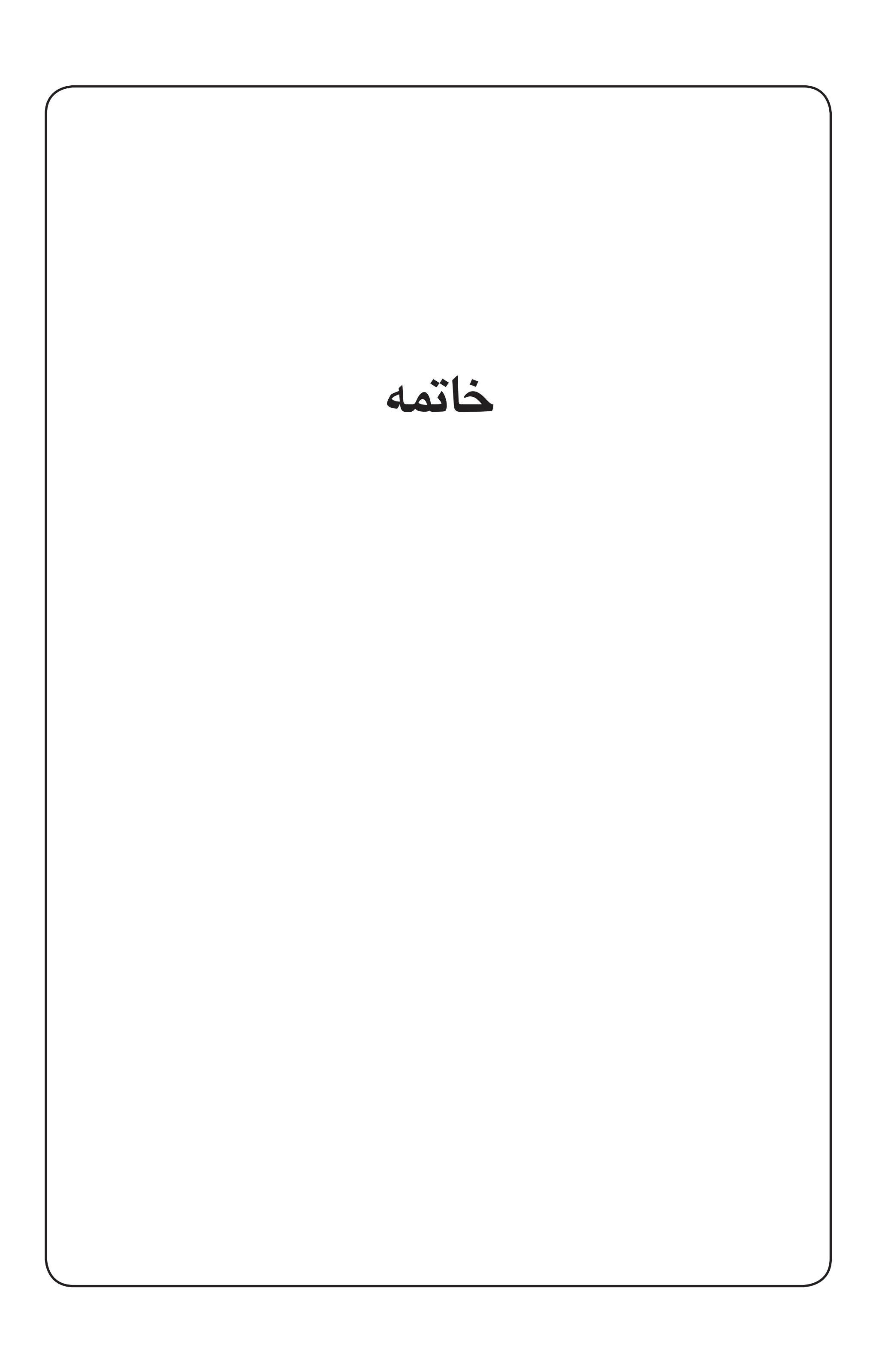
پس چون این مسأله متّفق علیه را در معقول خود کردم از سعی خویش مشکور گشته همین یک اصل را قانون ساخته، اصول و

---

(۱) الفتح: ۱۰

فروع دین خود را درست نمودم و هرخار شبهه ای که در پای تردّد ریشه دوانیده بود از بیخ برکندم.

إلی آخر ما أفاد.



خاتمه

مترجم گوید که:

ایـن فقیـر را قبـل از ایـن در سـنوات مجـاورت مشـهد غـروی، و در بدو مجاورت مشـهد حائـری، و ایّام مجاورت مشـهد طوسـی - علـی مَن حلّ بها أفضل التسلیمات و أکمل التحیات - بنای احیای لیالی به فرائض و نوافل و صوم نهار با تتبع کتب احادیث ائمّه معصومین علیهم‌السلام و تصفّح کتب اخلاق و عزلت از غیر مخلّصین، کشف علوم و حقایق بسیار اتفاق افتاده که قدری از آن را در مجلّد رابع **تسـلیة القلوب** در ضبط تحریـر در آورده، و رویای صادقه بسیار و تشرّف در خدمت ائمّه اطهار علیهم‌السلام میسر گردیده.

مسـأله «طینـت» و «جبـر» و «اختیـار» و «اصـول» و «اخبـار» از حضرت جواد علیه‌السلام افاضه شد، و تفصیلش در **حرز الحواس** مذکور ساخته‌ام، و فقیر را تنویر قلبی که دسـت داده بود غالبـاً از نظر کردن در قـرآن و حدیث اهل عصمت - سلام الله علیهم - بوده و هر چند ترجمه قرآن و حدیث نیز خالی از تأثیر در تنویر نیسـت، امّا اگر ممکن باشـد تحصیل فـی الجمله عربیّت نموده به استعانت شروح مجلسیین - علیهما الرحمة و الرضوان - در اصل حدیث نظـر نمایند، و تـرک حضور مجلس مذاکـره حدیث نیـز نباید کرد،

و چون مبتدی در بدو حال به مسافر راه ندیده شبیه است احتیاجش به دلالت ادلّاء بیشتر و پرظاهر است که ادلّاء طریق حقّ معصومین - سلام الله علیهم اجمیعن - اند.

پس اوّل مداومت بر صلوات به لفظ «اللّهم صَلِّ علی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّل فَرَجَهُم» تأثیر تمام در استعانت به ارواح مقدسه ایشان دارد، چنان که قریب ده سال این ذکر دائمی فقیر بوده و منشأ شمول رحمت بر مصلّی می‌گردد و نظر به آن که هر کس مشغول صلوات بر ایشان شود جناب احدیّت عزّ اسمه خود برو صلوات می‌فرستد، و همچنین ملائکه و انبیاء و ائمّه علیهم‌السلام کما صح عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ عَشْراً»[1].

و صلوات الهی و مقربان حضرت او - جلّت عظمته - منشأ شمول رحمت و از آن جمیع کمالات ظاهریه و باطنیه حاصل آید.

و بعد صلوات که تقدّمش در مطالب و ادعیّه مخصوص از اهل خصوص است مشغول «لا اله الا الله» باید بود و آن اوّل کلمه‌ای است که انبیاء علیهم‌السلام به آن دعوت کرده‌اند و غرائب بحر تهلیل بسیار است، و ارکان که حروفش باشد دوازده است چنان که ارکان حقیقت توحید که این لفظ دلالت بر آن دارد هم دوازده است، و هم الائمّه الاثنا عشر علیهم‌السلام و مداومت بر وفای عهد، و بیعت با صاحب العصر علیه‌السلام که غوث اعظم، و قطب الاقطاب، و مظهر اسم الله، و ربّ النّوع، و صاحب مرتبه رفیع الدّرجات

(۱) جامع الأخبار (للشعیري)، ص: ۵۸

است از اَلزَم لوازم، و مراء و جدال و قیل و قال ملهّی و شاغل از مقصد و مُسوّدِ قلب است سالک بر او، لهذا «اتْرُكِ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحِقّاً»[۱] وارد شده و امر به معروف و نهی از منکر با وجود شرائط منافاتی با ترک مراء ندارد.

و در این روزگار تا بر کسی اعتقاد تمام به تجربه تامّ در حالت رضا و غضب و عسر و یسر و سَرّاء و ضَرّاء حاصل نشده باشد سخن حق نمی‌توان گفت، و هر ناخوشی که به فقیر رسید از معاشرت ابنای زمان بوده که مرا مشغول الخاطر ساختند و از یک سال و نیم از ذکر و فکر غافل و تضییع عمر بلاطائل، بل بما یضُرُّو لا ینفع نمودم، استغفر الله العظیم من کلِّ ذَنبٍ عظیمٍ فَإنّه لا یَغفِرُ الذَّنبَ العظیمَ إلّا الربّ العَظِیمُ.

لله دَرَّ من قال:

[شعر]:

سوختم و سوختم و سوختم   تا رَوشِ عشقِ تو آموختم

جانِ برادر! بعد از آن که به توفیقات جناب اقدس الهی، و شفاعات اهل عصمت و اخلاص نیّت به سبب اشتغال بر مراسم عبودیّت استعداد مادّه به هم رسد، إن شاء الله نظر به مضمون صدق مشحون «وَ الّذينَ جاهَدُوا فينا لَنَهْدِيَنّهُمْ سُبُلَنا»[۲] و «وَ مَنْ يَتّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»[۳] و اخبار

---

(۱) الکافي، ج۲، ص: ١٤٤

(۲) عنکبوت / ٦٩.

(۳) طلاق / ۲.

مستفیضه، جناب باری یاری نموده، هادی و مرشدی به سوی آنچه لازم باشد مهیّا می‌فرماید.

و لنختم الرسالة بذكر حديث في صفات المؤمن للتأسّي به و التشبه:

عن أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

«الْمُؤْمِنُ لَهُ قُوَّةٌ فِي دِينٍ ، وَ حَزْمٌ فِي لِينٍ، وَ إِيمَانٌ فِي يَقِينٍ، وَ حِرْصٌ فِي فِقْهٍ، وَ نَشَاطٌ فِي هُدًى، وَ بِرٌّفِي اسْتِقَامَةٍ، وَ عِلْمٌ فِي حِلْمٍ، وَ كَيْسٌ فِي رِفْقٍ، وَ سَخَاءٌ فِي حَقٍّ، وَ قَصْدٌ فِي غِنًى، وَ تَجَمُّلٌ فِي فَاقَةٍ، وَ عَفْوٌفِي قُدْرَةٍ، وَ طَاعَةٌ لِلَّهِ فِي نَصِيحَةٍ، وَ انْتِهَاءٌ فِي شَهْوَةٍ، وَ وَرَعٌ فِي رَغْبَةٍ، وَ حِرْصٌ فِي جِهَادٍ ، وَ صَلَاةٌ فِي شُغُلٍ ، وَ صَبْرٌفِي شِدَّةٍ، وَ فِي الْهَزَاهِزِوَقُورٌ، وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَ فِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ، وَ لَايَغْتَابُ وَ لَا يَتَكَبَّرُ، وَ لَا يَقْطَعُ الرَّحِمَ، وَ لَيْسَ بِوَاهِنٍ وَ لَا فَظٍّ وَ لَا غَلِيظٍ، وَ لَايَسْبِقُهُ بَصَرُهُ ، وَ لَا يَفْضَحُهُ بَطْنُهُ، وَ لَا يَغْلِبُهُ فَرْجُهُ، وَ لَا يَحْسُدُ النَّاسَ، يُعَيَّرُوَ لَا يُعَيِّرُ، وَ لَا يُسْرِفُ ، يَنْصُرُالْمَظْلُومَ، وَ يَرْحَمُ الْمِسْكِينَ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ، لَايَرْغَبُ فِي عِزِّالدُّنْيَا، وَ لَا يَجْزَعُ مِنْ ذُلِّهَا ، لِلنَّاسِ هَمٌّ قَدْ أَقْبَلُوا عَلَيْهِ، وَ لَهُ هَمٌّ قَدْ شَغَلَهُ، لَايُرَى فِي حُكْمِهِ نَقْصٌ، وَ لَا فِي رَأْيِهِ وَهْنٌ، وَ لَا فِي دِينِهِ ضَيَاعٌ ، يُرْشِدُ مَنِ اسْتَشَارَهُ، وَ يُسَاعِدُ مَنْ سَاعَدَهُ، وَ يَكِيعُ عَنِ الْخَنَا وَ الْجَهْلِ».[1] انتهى.

وَفَّقَنَا اللهُ وَ إيّاكم لكلِّ ما يُقَرِّبُ إليه عاجلاً و آجلاً، و كان الفراغ من تسويد

---

(۱) الكافي ، ج۲، ص:۲۳۱

هذه الرسالة صحوة[1] يوم الخمسين، السابع من شهر الصفر من سنة ١٢١١هـ في مشهد الطفوف - على من حَلّ بها أفضل التحيّة - على يَد مؤلّفها الجاني الفقير إلى فيض ربّه البحراني، أبي أحمد محمّد بن عبد النبي النيسابوري الخراساني تجاوز الله تعالى عن جرائمه.

غرض نقشيست كز ما باز ماند
كه هستى را نمى‌بينم بقائى
مگر صاحبدلى روزى به رحمت
كند بر حال اين مسكين دعائى

الحمد لله اوّلاً و آخراً كتبه العبد الأثم ابن حاجى محمد تقى ابوالقاسم - عفى الله عنهما - بحق محمّد و آله الطيبين المعصومين.

كتبه أقل العباد محمّد بن ابي بكر بن حججى زاده، زاده الله إيماناً.

(١) نسخه «ب»: ضحوة.

منابع:

۱. أبوجعفر محمد بن حسن الطوسي، النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، دار الكتاب العربي – بيروت، ۱۴۰۰ هـ ق

۲. أحمد بن علي الطبرسي، الإحتجاج على أهل اللجاج، نشر مرتضى – مشهد، ۱٤۰۳ ق

۳. أحمد بن محمد بن خالد البرقي، المحاسن، دار الكتب الإسلامية – قم، ۱۳۷۱ ق

٤. أحمد بن محمد مقدس الأردبيلي، زبدة البيان في أحكام القرآن، كتابفروشي مرتضوي – تهران

۵. حسن بن شيخ زين الدين الشهيد الثاني، معالم الدين وملاذ المجتهدين، دفتر انتشارات اسلامي – قم، ۱٤۳۱ هـ ق

۶. حسن بن يوسف بن مطهر الأسدي علامة حلّي، مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، دفتر انتشارات اسلامي – قم، ۱۴۱۳ هـ ق

۷. حسن بن يوسف بن مطهر الأسدي علامة حلّي، نهاية الوصول إلى علم الأصول، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام – قم

۸. زين الدين بن علي عاملي الشهيد الثاني، رسائل الشهيد الثاني، دفتر انتشارات اسلامي – قم، ۱٤۲۱ هـ ق

۹. فضل بن حسن الطبرسي، مجمع البيان في تفسير القرآن، انتشارات ناصر

خسرو – تهران، ١٣٧٢ ش

١٠. محمد أمين الأسترآبادي، الفوائد المدنية، دفتر انتشارات اسلامي – قم، ١۴٢۶ هـ ق

١١. محمد باقر بن محمد تقي المجلسي، بحار الأنوار، دار إحياء التراث العربي – بيروت، ١٤٠٣ ق

١٢. محمد بن ابراهيم ابن أبي زينب، الغيبة للنعماني، نشر صدوق – تهران، ١٣٩٧ ق

١٣. محمد بن الحسن الطوسي، الأمالي، دار الثقافة – قم، ١٤١٤ ق

١۴. محمد بن الحسن الطوسي، العدة في أصول الفقه، محمد تقي علاقبنديان – قم، ١۴١٧ ق

١۵. محمد بن الحسن الطوسي، تهذيب الأحكام، دار الكتب الإسلامية – تهران، ١۴٠٧ ق

١٦. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، مكتبة آية الله المرعشي النجفي – قم، ١٤٠٤ ق

١٧. محمد بن علي ابن بابويه، كمال الدين وتمام النعمة، اسلامية – تهران، ١٣٩٥ ق

١٨. محمد بن علي ابن بابويه، من لا يحضره الفقيه، دفتر انتشارات

اسلامي - قم، ١٤١٣ هق

١٩. محمد بن علي ابن بابويه، التوحيد، جامعة مدرسين - قم، ١٣٩٨ ق

٢٠. محمد بن علي ابن بابويه، الخصال، جامعة مدرسين - قم، ١٣٦٢ ش

٢١. محمد بن علي ابن بابويه، معاني الأخبار، دفتر انتشارات اسلامي - قم، ١٤٠٣ ق

٢٢. محمد بن علي موسوي العاملي، مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - بيروت، ١٤١١ هـ ق

٢٣. محمد بن مسعود العياشي، تفسير العيّاشي، المطبعة العلمية - تهران، ١٣٨٠ ق

٢٤. محمد بن يعقوب الكليني، الكافي، دار الكتب الإسلامية - تهران، ١٤٠٧ ق

٢٥. محمد محسن بن شاه مرتضى الفيض الكاشاني، الصافي في تفسير القرآن، مكتبه الصدر - تهران، ١٤١٥ ق

٢٦. نجم الدين جعفر بن حسن محقق حلّي، المعتبر في شرح المختصر، مؤسسه سيد الشهداء عليه السلام - قم، ١٤٠٧ هـ ق

٢٧. نجم الدين جعفر بن حسن محقق الحلّي، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، مؤسسة اسماعيليان - قم، ١٤٠٨ هـ ق

٢٨. نعمان بن محمد مغربي ابن حيون، دعائم الإسلام، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، ١٣٨٥ ق